



گوہر مراد

آئی بی کلاہ، آئی باکلاہ



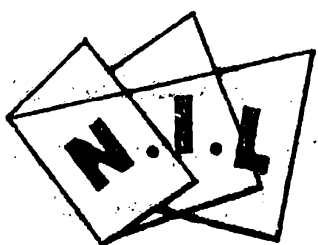
مجموعه آثار

۲

گوهر مراد

آی بی کلاه، آی با کلاه

نمایشنامه



انتشارات نیل

عکس‌ها از احمد عالی

چاپ سوم این نمایشنامه در دو هزار نسخه در فروردین ماه هزار و سیصد و پنجاه و یک
هجری خورشیدی به پایان رسید .
حق طبع محفوظ و مخصوص انتشارات نیل می باشد .
هر گونه استفاده نمایشی از این کتاب باید با اجازه نویسنده باشد .

... فاذا جاء الخوف رأيتهم ينظرون
إليك تدور أعينهم كالذي يغشى عليه
من الموت فاذا ذهب الخوف سلقوكم
بالسنة حداد ...

قرآن - احزاب - آ . ١٩

اشخاص :

پدر مرد
دختر
مرد
دکتر
مکانیک
مادر مکانیک
بابای مدرسه
مرد روی بالکن
راننده
خبرنگار
افسر پلیس
پاسبان
پیرزن
عده زیادی حرامی

آی۔ بی کلاہ

محلله‌ای نوساز در حاشیه شهر. صحنه، محوطه‌ایست که از تلاقی چند کوچه بوجود آمده. خانه‌ها همه تازه‌ساز است و خوش‌نما. طرف راست صحنه خانه‌ایست متروک و قدیمی با در و پیکر زمخت و دیوارهای خشتی. بیشتر پنجره‌های این خانه تخته‌کوب شده است. در نیش این خانه پنجره دراز و بی‌قواره‌ایست که راه‌پله‌ها را روشن می‌کند. طرف چپ صحنه، دو خانه با دودرکنار هم و چند پنجره. خانه جلویی بالکن دارد و پنجره بزرگی که درست روبروی راه‌پله‌های خانه متروک قرار گرفته. عقب صحنه نمای خانه دیگریست با چند پنجره و دری بزرگ.

نیمه‌های شب است. چند چراغ خواب از پشت چند پنجره پیدا است. تنها چراغ خانه‌ای که بالکن دارد روشن است. ماه در آمده، نور ملایمی همه‌جا را پوشانده. در خانه روبرو باز می‌شود، اول سر پیرمرد و بعد سر دختر از لای در پیدا می‌شود، هر دو وحشت زده‌اند. پیدا است که تازه از خواب پریده‌اند. پیرمرد «ب دو شامبر» سه‌عملی به‌تن دارد. چند لحظه با ترس و وحشت به خانه متروک خیره می‌شوند، گوش می‌خوابانند، پنجره‌ها را نگاه می‌کنند، هر دو مردند.

(باترس و صدائی آهسته.) ول کن بابا، بیا تو، درم ببند،	دختر
نریم بیرون.	
مگه میشه؟	پیرمرد
خونه ما که نیومده بابا، اصلا به ما چه؟	دختر
اگه بیاد چی؟ هر جور شده باید مردمو خبر کرد.	پیرمرد

- دختر (با صدای بلند.) من می ترسم بابا ، می ترسم .
- پیرمرد (با وحشت.) صداتو ببر دختره گنده .
- دختر خب می ترسم ، دست خودم که نیست .
- پیرمرد تو خیال می کنی من نمی ترسم؟ بین زانوام چه جوری می لرزه .
- دختر حالا که هر دو مون می ترسیم دیگه چه اصراریه .
- پیرمرد (سعی دارد به خود مسلط شود.) خجالت داره، با این وضع باید مردمو خبر کرد یانه ؟
- دختر خواهش می کنم بابا، بابا، بریم تو .
- پیرمرد اگه بریم تو نمی ترسیم؟ اونجوری که بدتره .
- دختر پس بیا یه کار دیگه بکنیم، این جا تو کوچه نه .
- پیرمرد چه کاری ؟
- دختر نمی دونم، یه فکر دیگه بکن .
- پیرمرد تا من پیام یه فکر دیگه بکنم ، اون کار خودشو کرده .
- دختر میگم بابا، بریم پشت بوم، اون جا دادو فریاد راه بندازیم و مردمو خبر کنیم .
- پیرمرد دادو فریاد راه بندازیم؟ عجب خری هستی، بریم پشت بوم و خودمونو نمایش بدیم تا یارو حسابی بشناسدمون و نشونمون کنه ، ها ؟
- دختر خب الانش هم ممکنه بشناسه .
- پیرمرد احتمالش کمه ، تازه از کجا که با داد و فریاد ما نذار، دربره ؟
- دختر خب دربره، بدرک .
- پیرمرد بعله ، در بره ، بدرک ، اونوقت فرداشب بیاد سروقت خودمون ، آره ؟

- دختر اگه بخواد حالاشم می تونه بذاره بره.
- پیرمرد اگه بتونیم مردمو خبر کنیم محاله. یاالله، زودباش، تا دیر نشده بجنب!
- دختر آخه من چیکار می تونم بکنم؟
- پیرمرد بین جونم، یواش، بی سروصدا از بغل دیوار خودتو می کشی طرف اون خونه که پنجرهش روشنه.
- دختر خب؟
- پیرمرد همچی که رسیدی بهدر خونه، شروع کن به زنگ زدن، چندتا مشت محکم هم بهدر بکوب. فهمیدی؟
- دختر (وحشت زده.) خب؟
- پیرمرد بعد به دوبرگرد این جا، دیگه کاریت نباشه، باقیش بامن.
- دختر (باالتماس.) بابا!
- پیرمرد ترس، من این جام.
- دختر (بابنض.) آخه می ترسم.
- پیرمرد دیگه ترس نداره، گفتم که من این جام.
- دختر اگه یه هو اومد بیرون چی؟
- پیرمرد چه بهتر.
- دختر من که جابه جا زهره ترك میشم.
- پیرمرد اون بیرون نمیآد.
- دختر از کجا معلومه؟
- پیرمرد مگه مرض داره که بیاد بیرون.
- دختر پس واسه چی رفته اون تو قایم شده، رفته اون تو که بعد بیاد بیرون دیگه.
- پیرمرد درسته، اما به این زودیا که نمیآد بیرون.
- دختر از کجا می دونی؟

پیرمرد
دختر
پیرمرد

لااله الاالله، این قدر بامن یکی به دو نکن.
اصلا خودت چرا نمیری؟ آگه راست میگی خودت برو.
من؟ با این پادرد؟ با این سینه خراب؟ چه جوری برم؟ تو
جوونی، سرزنده‌ای، زبروزرنگی، تو به چشم بهم زدن
می تونی بری و برگردی. هاما شاء الله دخترم، بینم
چیکار می کنی.

دختر
پیرمرد

(کوشش می کند که برآه بیفتد.) وای، آخ...

پیرمرد

چی به باباجون؟

دختر
پیرمرد

نفسم بالا نمی آد، قلبم داره از کار میافته.
دل و جرأت داشته باش دختر، این که ترس نداره، من
به سن و سال تو که بودم از شیرنرهم نمی ترسیدم، این
دو قدم راه که چیزی نیست.

دختر

(می خواهد داخل خانه شود.) نه، نه بابا.

پیرمرد

(جلویش را می گیرد.) زبون خوش سرت همیشه دختره
بزدل؟ از اون هیکل گندهت خجالت نمی کشی؟ وقتی
بزرگ تریه فرمونی میده، کوچک تر، چشمش کور،
باید اون کارو بکنه. از فردا تو خونه حبست می کنم،
دیگرهم حق نداری پاتو بیرون بذاری. حالا می بینی.
آخه...

دختر
پیرمرد

دیگه آخه نداره، همین که گفتم.

دختر با ترس ولرز به وسط صحنه می آید، مردد
است، به اطراف نگاه می کند، روی نک پا چند قدم
جلو می رود، بعد يك مرتبه می دود و خود را به اولین
خانه می رساند و شروع می کند به زنگ زدن. پیرمرد
متوجه اشتباه دختر می شود و با صدای آهسته.

هی ، هی ، اون نه ، اون نه ، اون یکی .

دختر متوجه نمی شود و با عجله سر جای خود برمی گردد.
پیر مرد عصبانی .

خاك عالم برسرت كنن ، دختره خنگ ، چرا زنگ اون
خونه روزدی ؟ مگه نگفتم زنگ اون خونه رو كه
چراغش روشنه بزن .

(دست روی قلبش گذاشته.) نتونستم بابا، به خدا نتونستم.

دختر

سكوت . چراغی روشن می شود و مردی خواب آلود
از پنجره به بیرون خم می شود.

کیه؟ (سكوت.) کی بود؟

مرد

پیر مرد و دختر نمی توانند جواب بدهند، مرد با صدای
بلندتر .

گفتم کی بود؟

پیر مرد جلو می آید و با دست مرد را به پائین دعوت
می کند.

شما کی هستین؟

پیر مرد با اشاره او را به پائین می خواند.

چی می خواین؟

پیر مرد و دختر به خانه متروك اشاره می کنند .

این وقت شب بازیتون گرفته؟ این اداها چیه در میارین؟

- د چه مرگتونه ، حرف بزنین .
 پیرمرد (باصدائی که گوئی از ته چاه درمی آید.) دزد ، دزد .
 مرد چی ؟
 پیرمرد دزد آقا، دزد.
 مرد (باصدای بلند.) دزد؟
 پیرمرد هیس ، یواش تر آقا.
 مرد (با صدای آهسته .) کوش؟ کجاست؟
 پیرمرد رفته اون توقایم شده .

به خانه متروک اشاره می کند.

- مرد (پنجره را می بندد و هراسان وارد صحنه می شود و بی محابا دست به فریاد می گذارد.) دزد ، آی دزد، بگیرین.
 پیرمرد و دختر دزد، آی دزد، کمک کنین.
 هر سه با هم دزد، آی دزد، بگیرین ، بگیرین!

چند چراغ روشن می شود و سر و صدا از همه طرف:

- چی شده ؟ چه خبره ؟ چیه ؟
 پیرمرد (با فریاد توی کوجهها گم می شود و دوباره پیدا می شود .)
 دزد ، دزد.
 هر سه باهم کمک! کمک ! آی دزد ! کمک کنید !

دکتر و مکانیک و بابای مدرسه و بدنبال آن‌ها مادر مکانیک وارد صحنه می شوند، همه لباس خواب به تن دارند و آشفته اند. چند لحظه بعد پنجره خانه بالکن در باز می شود و مردی روی بالکن می آید.

دکتر (سراسیمه .) چی شده حضرت آقا؟

پیرمرد دزد، دزد!

مردم دزد؟ دزد؟

وحشت زده به اطراف می‌دوند.

دکتر کجا رو زده؟ کجا رو زده؟

صداها خونه کی رفته؟ چی برده؟ چیکار کرده؟

پیرمرد رفته تو اون خونه آقايون، تو اون خونه.

خانه متروک را نشان می‌دهد .

مردم (دور پیرمرد جمع می‌شوند .) تو اون خونه؟

دکتر از کجا اومده حضرت آقا؟

پیرمرد نمی‌دونم ، اما الانه تو این خونه‌س .

مردم آهای ، دزد... پاسبان... پاسبان !

دکتر داد و فریاد نکنین آقايون ، ببینیم چه خبره . (رو به مرد .)

شما دیدینش؟

مرد نه قربون ، من خواب بودم ، صدای زنگ در بیدارم

کرد ، اول به خیالم که خدای نکرده اتفاقی افتاده یا

خانم و بچه‌ها از مسافرت برگشته‌ن، پنجره رو که وا کردم

این آقا و خانم رو دیدم که صدام می‌زنن ، بعد قضیه رو

فهمیدم.

دکتر (به دختر .) پس شما دیدینش؟

دختر نه ، منم ندیدمش ، من خواب بودم که دیدم پدرم داره

صدام می‌کنه ، این قدر ترسیدم که نزدیک بود سخته

کنم ، آخه خیال کردم اومده خونه ما.

دکتر (به پیرمرد که گوشه‌ای نشسته .) پس شما دیدینش؟
 پیرمرد بله آقا ، بنده دیدمش .
 دکتر خب ، کی بود ، چه جوری بود؟
 پیرمرد یه هیولای غریبی بود آقا .
 دکتر از کجا فهمیدین که دزده ؟
 پیرمرد شایدم دزد نبوده .
 دکتر (با تعجب .) دزد نبوده پس کی بوده ؟
 پیرمرد یه قاتل آقا ، یه جنایتکار ، شایدم یه چیزی بدتر از همه
 اینا . خلاصه هرچی بود که الان تو این خونه‌س .
 همه خانه متروک را نگاه می‌کنند .

دکتر کی دیدینش ؟
 پیرمرد همین چند دقیقه پیش ، ده دقیقه نمیشه .
 دکتر تو خونه شما بود؟
 پیرمرد نه قربون، همین جا بود، همین جائیکه الانه شما و ایستادین ،
 از این کوچه اومد و سلانه سلانه رفت تو این خونه .
 مکانیک تو کجا بودی که دیدیش؟
 پیرمرد من اون جا بودم .

پنجره روشنی را نشان می‌دهد .

بابای مدرسه اون جا کجاست ؟
 پیرمرد مستراحه ، خلاف ادبه بنده یه ناراحتی دارم که مجبورم
 شبی هفت هشت دفه برم بیرون...
 مکانیک خب؟
 پیرمرد پنجره باز بود، تو کوچه یه هو چشمم افتاد به اون، خدا

- نصیب هیچ کس نکنه ، چیز عجیب و غریبی بود.
عجیب و غریب ؟
چطور؟
- مکانیک
بابای مدرسه
پیرمرد
- من در عمرم یه همچو چیزی ندیده بودم ، انگار دوتا
آدمو بهم دوخته بودن.
یعنی این قدر قدش بلند بود؟
- بابای مدرسه
پیرمرد
- نه، مثل این که شقه‌ش کرده بودن، از وسط، این جوری،
دوتیکه بود، دو تام سرداشت. یکی از سرش جلو جلو
می رفت و اون یکیم دنبالش.
یا حضرت عباس، این دیگه آدمیزاد نبوده.
نکنه اشتباه کردین و سایه شو عوضی گرفتین؟
- پیرمرد
- نه آقا ، چی چی رو اشتباه کردم، با جفت چشمای خودم
دیدم. سایه‌م داشت، یه سایه پت و پهن، انگاریه کامیون
گنده رو دنبال خودش می کشید.
چاق بود، لاغر بود ، چه جوری بود؟
- دکتر
پیرمرد
- اینشو دیگه نفهمیدم.
بینم ، شاخ نداشت؟
شاخ ؟ نه ، نداشت.
- پیرمرد
- دم چی؟
- مادر مکانیک
پیرمرد
- نه ، خیال نمی کنم ، یعنی من ندیدم ، آدم چیزی رو
که ندیده چطور می تونه افترا بزنه، نه، دم نداشت.
یه دقه صبر کن مادر.
- مکانیک
مادر مکانیک
- می خوام بدونم از ما بهترون نبوده؟
(بالبخند.) نه خانم، مطمئن باشین . (به پیرمرد.) بینم
حضرت آقا، اسلحه‌ای، چیزی با خودش نداشت؟
- دکتر

- پیرمرد اسلحه؟ شاید، یه چیزائی که اینور اونورش آویزون بود.
- دکتر چه جوری راه می‌رفت؟
- مکانیک این حرفا به چه درد می‌خوره، خب معلومه دیگه، دزد که با فکل کراوات نمیره دزدی، قیافه ای از خودش می‌سازه.
- دکتر اجازه بدین آقا، منظور دارم که می‌پرسم. (به پیرمرد.)
خب گفتین چه جوری راه می‌رفت؟
- پیرمرد والله یه جوری راه می‌رفت که انگار پا نداشت، یعنی مثل این که زیرپاش چرخ بود، قدمور نمیداشت، همچی راست، یه روند می‌رفت.
- بابای مدرسه حتماً دزد نبوده.
- مادر مکانیک خدا خودش رحم کنه.
- دختر این جوری نگوبابا، من می‌ترسم.
- مرد ترس نداره خانوم، حالا که همه بیدارن.
- دکتر از کجا رفت تو؟ از در؟ پنجره؟ دیوار؟
- پیرمرد درست نفهمیدم، جلو در که رسید یه هو غییش زد.
- مکانیک چطور نفهمیدی؟
- پیرمرد نفهمیدم دیگه آقا، گناه که نکردم. عجب حکایتیه.
- دکتر خیلی عذر می‌خوام، سرکار شام چقدر خوردین؟
- پیرمرد شام؟ (به دختر.) دختر، من چقدر خوردم؟
- دختر اندازه هر شب.
- دکتر پیش از شام تلویزیون تماشا نکردین؟
- پیرمرد ما اصلاً تلویزیون نداریم.
- دکتر رادیو چی؟

- پیرمرد خیر آقا .
- دکتر ببخشید، پس وقتی تنها هستین چیکار می‌کنین؟
- پیرمرد مطالعه آقا، مطالعه، بنده مطالعه می‌کنم.
- دکتر بیشتر چه جور کتابائی می‌خوانین.
- مکانیک بهه، این وقت شب دارین ازش اصول‌دین می‌پرسین؟
- دکتر اجازه بدین، منظور دارم، می‌خوام خیال همه‌رو راحت کنم .
- مکانیک آخه این که همیشه، ما این جا و ایستادیم، شما همی سؤال جواب می‌کنین .
- بابای مدرسه می‌خواد ته توی قضیه‌رو خوب در آره .
- مکانیک حالا که وقت این حرفا نیست .
- دکتر اگه یه دقه اجازه بدین به نتیجه می‌رسم .
- مکانیک خيله‌خب، اما زیاد لفتش ندین، مام کار و زندگی داریم.
- دکتر (رو به پیرمرد.) شما امشب پیش از خوابیدن چه کتابی رو می‌خواندین؟
- پیرمرد من کتابای قدیمی می‌خونم، بیشتر مطالعاتم درباره علوم خفیه و اسرار غیب و این زمینه‌هاست . امشب پیش از خواب داشتم مبحثی راجع به علم جفر می‌خوندم.
- دکتر جفر؟ یعنی همون جن‌گیری و...
- پیرمرد چی میگن آقا جان، مگه من جن‌گیرم؟ مبحث احضار ارواح و علوم قدیمه و معرفت‌الروح .
- دکتر (فاتحانه رو به دیگران.) آقاییون قضیه روشن شد، نگفتم بالاخره کشف می‌کنم؟
- مرد خب، موضوع از چه قراره؟
- دکتر ایشون گرفتار «هالوسیناسیون» شده‌ن .

مکانیک	گرفتار چی شدهن؟
دکتر	گرفتار ... توهم، بله توهم.
مکانیک	توهم؟
بابای مدرسه	(به مکانیک .) توهم دیگه، توهم .
مکانیک	یعنی چی؟
مرد	یعنی همه این‌ها به نظرش اومده .
پیرمرد	چی چی به نظرم اومده؟ با این چشمای خودم دیدم .
دکتر	(قاطع .) نه آقا ، شما شب بدی رو گذروندین ، اول شام سنگین و بعدم خونندن کتاب احضار ارواح ، فکرتون رو مغشوش کرده ، مضافاً به اینکه سرکار مبتلا به «هیپر تروفی پروستات» هم هستین و ناچارین چند ساعت به چند ساعت از خواب بیدار بشین ، و همه این عوارض جسمی و روحی دست به دست هم داده ، باعث این توهمات و تخیلات غیر واقعی شدهن .
بابای مدرسه	پس بگو ، تمام این‌ها از بخارات معده بوده .
مرد	بهره خودتو معالجه کنی آقا .
مکانیک	نصفه شبی همه‌رو زابراه کردی که چی؟
مادرمکانیک	خدا پدر هرچی مردم آزاره بیامرزه .
	همه می‌خواهند بروند .
پیرمرد	(عاجزانه .) گوش کنین ، یه دقه صبر کنین ، خدا شاهده من دیدمش ، کور بشم اگه دروغ بگم ، اون یه هیولا بود ، شایدم بدتر از یه هیولا ، اگه باور نمی‌کنین ، می‌تونین برین و با چشمای خودتون ببینینش .
دکتر	احتیاجی به دیدن نیست حضرت آقا ، فکر نمی‌کنم هیچ

کجای دنیا ، جونوری با مشخصاتی که سرکار عنوان می کنین وجود داشته باشه .

مکانیک
دکتر
حتماً بافشفشه از کره مریخ اومده .
خب، بفرمائین خونه اتون آقایون، بفرمائین و باخیال راحت بخوابین .

مرد
مکانیک
دیگه کی خوابش می بره، اینم از کار و کاسبی امشب .
(به پیرمرد .) بعد از این هر وقت خیالاتی شدی زنتو بیدار کن .

پیرمرد
من زن ندارم .

همه می خندند .

مادر مکانیک
بابای مدرسه
دکتر
(جدی .) یه آیه الکرسی م بخوون و فوت کن چار طرفت .
یه تیکه م آهن بذار زیر متکات .
بنده هم به عنوان یک طبیب توصیه می کنم که یک مسهل قوی و چند قرص خواب مصرف کنین .

مردم تازه متوجه شخصیت دکتر می شوند و باعلاقه اورا تماشا می کنند . دکتر با مهر بانمی .

خب، شب همگی به خیر .

پیرمرد
مکانیک
دختر
پیرمرد
پس، پس اون چی میشه، ها؟ اون چی میشه ؟
سوار فشفشه ش میشه و برمی گرده کره مریخ ؟
بسه دیگه بابا، دیگه آبرو برامون نموند، پاشو بریم تو .
پس دزد، اون دزدو چیکار کنیم؟ کجا میرین؟ کجا میرین؟
صبر کنین .

دنبال آدمها می‌دود و سعی می‌کند نگاهشان بدارد ،
 ناامید و درمانده است و دختر خجلت‌زده می‌خواهد پدر
 را به داخل خانه بکشد ، همه بی‌حوصله می‌خواهند از
 صحنه خارج شوند .

مرد روی بالکن آهای ! کجا میرین ؟ (همه با تعجب برمی‌گردند .) کجا
 می‌خوااین برین ؟ تمام حرفای این پیرمرد درست بود ،
 هرچی گفت راست بود ، منم دیدمش .

همه مبهوت و ساکت همدیگر را نگاه می‌کنند .

پیرمرد پس شمام دیدین؟ دیدینش؟ (خوشحال .) نگفتم ، نگفتم ،
 اینها ، این آقام دیده‌ن ، حالا فهمیدین؟ این آقام دیده‌ن ،
 خودشون میگن .

مرد شمام دیدین ؟

مرد روی بالکن بله ، دیدم .

مکانیک چه جوری بود ؟

مرد روی بالکن یه هیولای درست و حسابی ، سلانه سلانه اومد و رفت
 تو اون خونه .

پیرمرد شنیدین؟ شنیدین؟ حالا باورتون شد ؟

مردم (یک مرتبه و با هیجان .) آای دزد ، دزد ، بگیر ، بگیر ، پاسبان ،

پاسبان !

تو هم می‌لولند و این‌ور آن‌ور می‌دوند و دست و بال تکان
 می‌دهند ، چند لحظه بعد همه یک مرتبه ساکت می‌ایستند
 و به مرد روی بالکن خیره می‌شوند .

مرد روی بالکن خب ؟

- مرد
مرد روی بالکن
دکتر
مرد روی بالکن
مکانیک
مرد روی بالکن
دکتر
مرد روی بالکن
مرد
مرد روی بالکن
مرد
مرد روی بالکن
مکانیک
مرد روی بالکن
مرد
- شما که، می‌دونستین پس چرا از اول چیزی نگفتین؟
من فکر کردم شما حرفای این پیرمرد محترم و باور
می‌کنین.
- پس چرا نیومدین پایین؟
کاری نداشتم ، بعلاوه از این جا بهتر می‌تونستم همه چیز
رو بپام.
- چی رو بپای؟
هم شمارو ، وهم اون خونه رو: آخه شماها سرتون به
جر و بحث گرم بود و ممکن بود یارو بذاره در بره، حالام
اگه خطری پیش بیاد فوری خبرتون می‌کنم.
- بینم حضرت آقا...
ها ، چیه ؟ لابد می‌خوای منم سؤال پیچ بکنی ؟ نه
داداش ، من نه پر خوردم و نه کتاب ارواح خوندم ،
گرفتاری ادراری هم ندارم، خوابم نبودم که حالا بد خواب
شده باشم. (با خنده.) فقط از سر شب یه پنج سیری نم نمک
رفتم بالا، یه خورده سنگولم، همین. (به همه.) بفرمائین
بالا ، مجلس بی‌ریاست.
- شمام مثل این که شوخی تون گرفته، با این وضع که پیش
اومده جای این نوع خوشمزگی‌ها نیست.
- میگین چیکار کنم؟
بیاین پائین فکر چاره‌ای بکنیم.
- من راحتتم ، شما مشغول شین.
- مگه تو مال این محل نیستی؟
با اجازه تون چرا.
- پس چرا خودتونو کشیدین کنار؟

مرد روی بالکن بابا دست خوش ، شماها داشتین راهتونو می کشیدین
که برین.

مرد خب ، حالا که محله در خطره، باید کمک بکنی یا نه؟
مرد روی بالکن ولی من از هیچ خطری باکیم نیست.

مرد اگه دزد خونه تو بزنه چی؟

مرد روی بالکن خواب من سبکه.

دکتر ولش کنین آقایون ، هر کس صلاح کار خودشو بهتر
می دونه.

پیرمرد (مصمم .) خب، باید همگی دست به کارشیم.

سکوت. همه دورهم جمع می شوند و نگاهها متوجه خانه
متروک می شود.

دکتر این خونه مال کیه؟

پیرمرد نمی دونم والله .

مرد از ظاهرش پیداس که متروک س .

پیرمرد اصلاً معلوم نیس که صاحب داره یا نداره.

بابای مدرسه الانه چند ساله که این خونه همین جوری هس، اونوقتا

که این جا بر ویابون بود، نمی دونم روچه حسابی این
جا رو می گفتن مرده شورخونه.

مرد چرا مرده شورخونه ؟ مگه این طرفا قبرستان بوده ؟

بابای مدرسه نمی دونم والله ، من که تاریخچه شو نمی دونم، یه وقتی

هم می گفتن ژاندارمری.

مرد ژاندارمری چرا ؟

بابای مدرسه نمی دونم، همین جوری .

دکتر صاحب چی؟ صاحب داره یا نه؟

- بابای مدرسه به وقتا می گفتن داره ویه وقتام می گفتن نداره.
دکتر چطور آخه؟
- بابای مدرسه اون وقتا که این محل هنوز این جور آباد نشده بود، این
آقا مدیر ما می خواست این جا رو واسه مدرسه بخره،
خیلی این در و اون در زد و چندتا نشونی هم بهش دادن،
اما هرچی سراغ گرفت، بالاخره نفهمید صاحب درست
و حسابیش کیه ، بعدم منصرف شد، وهمین زمین رو که
الان مدرسه س خرید و ساخت.
- مکانیک این حرفا به چه درد می خوره؟ چه صاحب داشته باشه
و چه نداشته باشه بهر حال الان...
- دکتر (حرفش را قطع می کند.) چطور به درد نمی خوره؟ بالاخره
باید فهمید این کیه که اومده بیخ گوش ما دزدخونه
وا کرده .
- مکانیک ما هنوز همدیگرو درست و حسابی نمی شناسیم. شمام
حوصله دارین آقا .
- مرد (از صدای موزیکی که مرد روی بالکن راه انداخته کلافه شده.
به مرد روی بالکن.) حضرت آقا، ممکنه صدای زرزر اون
قارقار کتونو کم کنین؟
- مرد روی بالکن بهه، منو بین که واسه تسکین اعصاب شما موزیک راه
انداختم، خيله خب ، حالا که خوشتون نمیآد ، زحمت
بی خود نمی کشم .
- موزیک را قطع می کند.
- پیرمرد (ناتوان.) آقايون، شما اصلا حالتون نیس، وایستادین
همهش حرف می زنین، آخه فکری بکنین، کاری بکنین.

- دکتر
مکانیک
- بله، باید فکر اساسی کرد، يك فکر اساسی و منطقی.
خب، چیکار کنیم؟
- دکتر
بابای مدرسه
- باید از مجرای صحیح و قانونی اقدام کرد.
بله هر جوری شده باید کشیدش بیرون .
- دکتر
- ما قانوناً این حقوق رو نداریم .
یعنی چه آقا ، ما نمی‌تونیم با این همه دلهره که داریم
دست رو دست بذاریم و بشینیم .
- دکتر
- من کی همچو حرفی زدم؟ منظورم اینه که حضور نماینده
قانون لازمه .
- مرد روی بالکن
- بارك الله، به این میگن حرف حسابی، بایه آژدان تمام
قضایا خله .
- مکانیک
- این محله که کلانتری نداره .
اصلاً معلوم نیست این جا جزو منطقه شهر بانه یا
ژاندارمری .
- دکتر
- به هر حال صلاح در اینه که یه جوری خبرشون کنیم .
ها، به این میگن مغز متفکر.
حالا کی بره؟
- پیرمرد
- همدیگرا نگاه می‌کنند و نگاه‌ها برمی‌گردد به طرف
بابای مدرسه .
- بابای مدرسه
- یعنی میگین من برم؟ پا پیاده؟ مگه شما انصاف سرتون
نمیشه؟
- دکتر
- چاره چیه؟
من پیرمرد تا برم و برگردم آفتاب زده.
راست میگه، یه نفرو بفرستین که ماشین‌داره، زود بره و
- مرد روی بالکن

برگرده .

همه متوجه دکتر می شوند. دکتر در سکوت، سعی می کند
که به روی خود نیاورد.

خب، چی میگین آقای دکتر؟

- | | |
|---------------|--|
| دکتر | می دونین، درسته که من یه قراضه به اسم ماشین دارم... |
| مرد روی بالکن | شکسته نفسی می فرمائین آقای دکتر . |
| دکتر | اما اشکال کار در اینه که رانندهم رفته شهر . |
| مکانیک | عیبی نداره ، من جورشو می کشم . |
| دکتر | والله ماشین من یه قلتی بخصوصی داره، همه کس نمی تونه
برونه . |
| مرد روی بالکن | این بابا خودش مکانیکه، هزاریم ماشینت جفتگی باشه
رامش می کنه . |
| دکتر | خدا شاهده من حرفی ندارم ، اما بدبختی این جاس که
«سوویچ» ماشین پیش خودم نیست، راننده برده. |
| مکانیک | این که غصه نداره، من بی «سوویچ» روشنش می کنم. |
| دکتر | عرض کردم همیشه، ماشین بنده اصلا خرابه. |
| مرد روی بالکن | یه بار کی بگو نمیدم و خودتو راحت کن دیگه ، چرا
هی به نعل و به میخ می زنی ؟ |
| دکتر | (کلافه.) به شما اصلا مربوط نیست حضرت آقا . |
| مرد روی بالکن | چطور مربوط نیست ، یه محله در خطره . |
| دکتر | اما شما که خودتونو کنار کشیدین . |
| پیرمرد | (به دکتر.) آقای دکتر ، اگه براتون مقدوره استدعا
می کنم... |
| دختر | بابا، تو کارت نباشه . |

مردم دور دکتر حلقه زده اند و بانگه اصرار می کنند.
ولی دکتر به روی خود نمی آورد. سکوت.

مرد روی بالکن حالا که ماشین آقای دکتر خرابه، تنها راهش اینه که همه دست به یکی کنین و یارو رو تو خونه دستگیرش کنین.
پیرمرد غیر از این چاره ای نیست .
مرد بله، باید همین کارو کرد .
مکانیک خب، راه بیافتین .

مصمم حرکت می کنند، ولی نرسیده به در، دچار تردید شده می ایستند.

مرد روی بالکن چطور شد؟ جا زدین؟
دکتر (که مثل دیگران در فکر است و مردد.) این جووری نمیشه.
مرد بله، کار عبثیه .
مکانیک چرا؟
دکتر همه باهم نمیشه بریم تو، چون احتمال خطر بیشتره .
پیرمرد پس چه کار کنیم؟
دختر بابا تو خودتو قاطی نکن .
دکتر دسته جمعی فایده نداره، شلوغ میشه. بهتره یه نفر بره تو،
مام از بیرون مواظب باشیم .
مرد روی بالکن طرف هول کرده، ترس ورش داشته.
دکتر نه خیر، هیچم نمی ترسم .
مرد روی بالکن نمی ترسی؟ چه بهتر، خب، اهالی محترم، خوشحال باشیم
که يك آدم نترس توی ما هست. آقای دکتر، ثابت کن
که نمی ترسی، برو تو و دستگیرش کن .
دکتر چرا من؟

مردروی بالکن آنچه ما همه مون می ترسیم .
 دکتر مگه من دیوونه‌م که خودمو تو خطر بندازم.
 مردروی بالکن مرگ خوبه اما واسه همسایه، آره؟
 دکتر منو بین با کی دارم جرو بحث می کنم .
 مردروی بالکن بعله، ما چه قابل که طرف صحبت سرکار باشیم .
 پیرمرد (که خونش به جوش آمده..) بسیار خب، حالا که هیچکس
 حاضر نیست بره، خودم میرم، خودم، تکوتنها .

مصمم به طرف در خانه متروک می رود، مردم جلویش را
 می گیرند و او را به گوشه‌ای می برند و او را از تصمیمش
 منصرف می کنند .

مردروی بالکن آره بابا ، تو رضایت بده . (به مردم.) این بیچاره بنده
 خدا اگه دماغشو بگیری جونش در میره، اونو چه به
 این کارا .
 پیرمرد (مثل ترقه می ترکد.) بیچاره بنده خدا پدرته، مرتیکه پدر
 سوخته دیوٹ.
 دختر (با التماس.) بابا تورو خدا ول کن، دیگه بسه.
 پیرمرد د آنچه مرتیکه هرچی مزخرف دم دهنش می‌آد میگه .
 دختر بابا! بابا!

او را آرام می کند .

مرد (غر می زند.) خجالت نمی کشه ، اگه قرار باشه هر کی
 به چتول عرق سگی بخوره و بیاد هر غلطی که دلش بخواد
 بکنه که درست نیست، ما می خواییم به عمر تو این محطه
 زندگی کنیم .

- مرد روی بالکن دو کلمه‌م از مادر عروس بشنو .
مرد زهرمار !
- مرد روی بالکن به‌جی‌گرت، اگه خیلی مردی خودت برو تو .
مرد تو دیگه خفه شو !
- مکانیک (به‌مرد روی بالکن.) یه دقه در دهن‌تو بذار ببینیم چیکار می‌کنیم .
- مرد روی بالکن اوه، یه‌داوطلب دیگه، باستانی کارم هست، بفرستینش تو .
مادر مکانیک (به‌مرد روی بالکن.) وا، مگه پسرمن جونشو از سر راه پیدا کرده ؟
- مکانیک می‌آم دک وپوزتو خرد می‌کنم آ .
- مرد روی بالکن اونوقتا که می‌زدی بابات شوشکه داشت .
مکانیک (به‌مردم.) شاهد باشین ها .
- حمله می‌کند، مردم جلوی‌ش را می‌گیرند.
- ول‌کنین تا حسابشو برسم ، به خیالش رسیده ، هرچی ملاحظه‌شو می‌کنیم پاک‌گندشو در آورده .
- مادر مکانیک (به‌مرد روی بالکن.) چینه سگ‌شدی افتادی به‌جون مردم؟
- مرد روی بالکن برو بزرگ‌تر تو بفرست ننه، من دهن به‌دهن دختر بچه نمیدارم .
- مادر مکانیک (از کوره‌دررفته.) الهی جز جی‌گربزنی، مگه تو خواهر مادر نداری ؟ مرده شور اون چشمای حیزتو ببره .
- دکتر ولش کنین مادر ، دهن به‌دهنش نذارین . می‌بینین که هیچ‌چی حالیش نیس .
- مکانیک (یوزش می‌برد.) صبر کن الان حالیت می‌کنم ، درب و داغونت می‌کنم، پدرجدتو در می‌آرم .

سنگی برمی دارد ، مردم که می بینند قضیه جدی است پا درمیانی می کنند، فریاد و همه برپاست. در همین وقت صدای موتوری به گوش می رسد ، راه بازمی کنند، يك تا کسی بار وارد میدان می شود ، بادیدن مردم ترمز می کند و سرش را بیرون می آورد، کلاه عجیبی به سر دارد وعينك تیزه ای به چشم زده .

- | | |
|--|-------------|
| چی شده ؟ | راننده |
| یه دزد، یه هیولا رفته اون تو قایم شده . | پیرمرد |
| (پیاده می شود.) دزد ؟ | راننده |
| بله . | پیرمرد |
| رفته اون تو ؟ | راننده |
| آره . | پیرمرد |
| خب، بکشیش بیرون . | راننده |
| نمیشه، اسلحه داره . | پیرمرد |
| (جامی خورد.) اوه ، پس اسلحه داره . حالا چیکارش می خواین بکنین؟ | راننده |
| نمی دونم، همین طور مات و مبهوت موندیم. | پیرمرد |
| بهبتره و لش کنین به هوای خودش، حالا که فهمیده شماها بیدارین راهشو می کشه میره . | راننده |
| ممکنه یه خواهشی از حضور شما بکنم ؟ شما که وسیله دارین ، زحمت بکشین تا کلانتری ، وجریانو بهشون بگین . | دکتر |
| کلانتری؟ من داشتم می رفتم... | راننده |
| با این کار شما یه محله رو از خطر نجات میدین . | دکتر |
| خدا الهی بهت عوض بده . | مادر مکانیک |

مرد البته این يك وظیفهٔ انسانیه، باید به فکر این عدهم باشین
یا نه؟

راننده آخه من خیلی خسته‌م، چشمام پیلی پیلی میره .

پیرمرد خب ، یه مشت آب بزن صورتت .

دختر تو چیکار داری بابا؟

دکتر (به راننده.) خب؟

منتظر می‌ماند.

راننده (راضی شده.) به کلانتری چی بگم؟

پیرمرد بگو يك موجود خطرناك اومده تو این خونهٔ متروك

قایم شده ، جان و مال و ناموس مردم در خطره . اهالی

تقاضای عاجزانه دارند که هرچه زودتر ...

راننده ها، فهمیدم .

دختر (به میان حرف پدر دویده.) بگین این جا دزد اومده، همین.

راننده دیگه می‌دونم چی بگم .

سرتکان می‌دهد و سوار تا کسی بار از میدان خارج می‌شود.

مردم با خیال راحت هر يك گوشه‌ای پهن می‌شوند.

دکتر بالاخره درست شد .

مرد روی بالکن آره درست شد، به دلت بدنیار .

مرد باز دیگه چیه؟

مرد روی بالکن اون یارو کی بود؟

مرد یه رهگذر .

مرد روی بالکن کجا می‌رفت؟

مرد چه می‌دونم، لابد می‌رفت خونه‌ش .

مرد روی بالکن کدوم خونه‌ش؟ مگه بالاتر از این جام خونه‌ای هست؟
ها؟ لابد می‌رفت هوا خوری، اونم يك ونیم بعد از نصف شب .

مکانیک پس می‌رفت کجا؟

مرد روی بالکن من نمی‌دونم، شاید می‌اومده این جا .

دکتر که چیکار بکنه؟

مرد روی بالکن اصل موضوع همین جاس، چطور بهش شك نبردین؟
بابای مدرسه واسه چی؟

مرد روی بالکن از کجا معلوم که همدست این یارو نبود؟

خانه متروک را نشان می‌دهد.

پیرمرد پس چطور راضی شد بره آجان بیاره؟

مرد روی بالکن شماها چقدر خوش باورین، اومد دید هوا پسه، گذاشت
و دررفت .

مکانیک منظورت چیه؟

مرد روی بالکن به این جور آدم‌ها میگن رفیق دزد و شریک قافله.

پیرمرد (وحشت‌زده.) خدایا، خودت نجاتمون بده، حالا چیکار

بکنیم؟

دختر بابا این قدر حرص و جوش نخور، باز دوباره می‌ترسم

قلبت بگیره .

همه متوجه مرد روی بالکن هستند .

دکتر شما چی پیشنهاد می‌کنین؟

مرد روی بالکن (باخونسردی سیگاری آتش می‌زند.) والله، هر جور شده

كلك یارو را باید کند .

به خانه متروك اشاره می کند .

مرد	چه جوری؟
مرد روی بالکن	چارهش یه تفنگه .
پیرمرد	تفنگ؟
مرد روی بالکن	بله تفنگ .
مکانیک	حالا ما تفنگ از کجا بیاریم؟
مرد روی بالکن	ما تفنگ داریم .
پیرمرد	داریم؟ پس کوش؟

دستهای خالیش را نشان می دهد.

مرد روی بالکن	(باتأکید.) یکی از ماها يك تفنگ داره .
مکانیک	(به دیگران.) تو شماها کی تفنگ داره؟ ها؟ کی تفنگ داره؟

همه ساکتند .

مرد روی بالکن	یکی حاضر نشد ماشینشو بده ، اون یکی جلو پسرشو گرفت و یکی دیگم دور ورداشت و بعد جا زد. حالام نوبت اونیه که تفنگ داره و نمی خواد بده . (رو به مرد .)
	ها، چی میگی؟

مرد	من، من تفنگم کجا بود؟
مرد روی بالکن	پس اونیه که روزای جمعه دوش می گرفتی و می رفتی بالای تپه، چی بود؟
مرد	اون یه تفنگ شکاریه .

مرد روی بالکن	مگه تفنگ شکاری تفنگ نیست؟ تفنگ نیست پس چیه؟
---------------	---

- با اون همیشه کسی رو زد؟ همیشه ترسو ند؟
 دکتر پس شما تفنگک داشتن و تمام این مدت صداتون در نمی-
 اومد؟
 مرد ولی آخه، فکر نمی کنم اون به درد بخوره .
 پیرمرد شما اونو بیارین، می بینین که چه جور می خورد.
 دختر بابا تو تفنگک می خوای چیکار؟ تو رو خدا دیگه دخالت
 نکن .
 مرد (در رودر بایستی مانده.) من حرفی ندارم، اما هرچی پیش
 بیاد مسئولیتش باشماست .
 مکانیک باشه، تو برو بیار.
 مرد با تردید وارد خانه می شود.
 پیرمرد ما ملت، آدم بشو نیستیم.
 دکتر چه آدمای بی چشم و روئی پیدا میشن .
 مرد روی بالکن بلا نسبت شما. (همه دور هم جمع می شوند.) هی، می شنفین؟
 پیرمرد چی چی رو ؟
 مرد روی بالکن گوش کنین .
 همه گوش می دهند.
 بابای مدرسه انگار داره راه میره .
 همه هراسا نند.
 مکانیک مثل این که یه چیزی رو انداخت .
 پیرمرد شاید می خواد بیاد بیرون .
 مرد روی بالکن هیس!

جا عوض می کند و از روی بالکن به داخل خانه متروک
سرك می كشد .

هی، او مده نشسته روپله ها .

چیکار می کنه ؟

پیرمرد

نمی دونم. انگار یه چیری رو داره تیز می کنه .

مردروی بالکن

تیز می کنه؟ چی رو تیز می کنه؟

پیرمرد

درست معلوم نیست.

مردروی بالکن

خوب نیگا کن !

بابای مدرسه

(خم می شود و با خوشحالی به مردم.) هی، دیگه تیز نمی کنه.

مردروی بالکن

همه خوشحال می شوند .

الهی صدهزار مرتبه شکر .

مادر مکانیک

پس چیکار می کنه ؟

دکتر

حالا بصاف نشسته و کله شو تکون میده.

مردروی بالکن

بین چه خیالاتی داره، خدا خودش رحم بکنه .

بابای مدرسه

(با تعجب و وحشت.) وای، وای !

مردروی بالکن

چییه ؟ چی شده ؟

پیرمرد

داره تفنگ شو می خوره .

مردروی بالکن

چیکار می کنه ؟

مکانیک

(با تکیه روی کلمات.) تفنگ شو می خوره .

مردروی بالکن

یعنی چی؟ مگه میشه تفنگو خورد ؟

مکانیک

من چه می دونم، او ناهاش، تودهنشه. شایدم داره دندوناشو

مردروی بالکن

خلال می کنه .

با تفنگ ؟

مرد

آره جان شما .

مردروی بالکن

دکتر
مکانیک
مرد روی بالکن

چطور ممکنه؟ تفنگ که چوب کبریت نیست .
بابا این مارو دست انداخته، داره مسخره بازی درمیاره.
چی؟ مسخره بازی؟ خيله خب، حالا که این جوره اصلا
به من چه، خودتون می دونین .

پشت به مردم نشسته مشغول دود کردن سیگار می شود .
مردم دلواپس و ناراحت همدیگر را نگاه می کنند.

پیرمرد (باترید وادب.) هی، هی، آقا !

مرد روی بالکن جواب نمی دهد.

دکتر
بابای مدرسه
مردم
مرد روی بالکن
پیرمرد
مرد
پیرمرد
مرد روی بالکن
پیرمرد
مرد روی بالکن
بابای مدرسه
مرد روی بالکن
مردم

آقا، ممکنه این جارو نیگا بکنین ؟
آقا ! آقا !
آقا ، آقا ، خواهش می کنیم ، خواهش می کنیم .
چیبه؟ چی می خوایین ؟
یه دفعه دیگه ام اونجا رو نیگا کنین .
حالا که به نظر شما مسخره بازی درمیآرم برای چی نیگا
کنم ؟
خب، شوخی می کردن، شما چرا به دل گرفتین؟ خواهش
می کنم بین چه خبره .
قول میدین که مسخره بازی درنیارین ؟
بله .
دیگه کسی وسط حرف من فضولی نمی کنه ؟
نه خیر قربان .
مطمئن باشم ؟
قول میدیم، مطمئن باشین .

مرد روی بالکن بسیار خب .

بلند می شود و به داخل خانه متروک خیره است، همه ساکت
و منتظرند .

پیرمرد خب چیکار می کنه ؟

مرد روی بالکن داره یه چیزی رو تیکه پاره می کنه، آها، انداختش رو
زمین .

پیرمرد چی رو ؟

مرد، تفنگ به دست دم در پیدا شده، مشغول تماشا است .

مرد روی بالکن یه چیزی رو . حالا داره زور بازوهاشو امتحان می کنه .

دست روی بازوی خود گذاشته، عضلاتش را نشان می دهد .

این جور... حالا داره می خنده، یه چیز بامزه ای یادش
افتاده داره می خنده .

به خنده افتاده است . مردم بی صدا می خندند .

اوه، دیگه نمی خنده، یه جور شده، انگار حوصله اش
سرفته، ایوا... .

یک مرتبه کف بالکن می نشیند . مردم یک مرتبه بدون اراده
روی زمین می نشینند، مرد روی بالکن آرام آرام بلند
می شود، دیگران هم چنین می کنند .

پیرمرد (آهسته) چی شد ؟

مرد روی بالکن نزدیک بود منو ببینه . (با تعریفاتمی که می کند، قیافه اش هم
تغییر می کند) حالا، مثل این که غصه ش شده ، دستشو

گذاشته زیر چونهش، داره آه می کشه . (آه می کشد .)
 بیچاره، خیلی توفکره، داره نقشه می کشه، کلهش داره
 باد می کنه، هی بزرگ میشه، بزرگ تر میشه ، و حالا ،
 آره حالا دیگه خوابش میآد، داره چرت می زنه، آها،
 آها، سرش افتاد رو زانو، آها، تموم شد. (نفس راحتی
 می کشد و باشوق و ذوق.) تموم شد دیگه، خوابش برد.

همه نفس راحتی می کشند و متوجه مرد می شوند که تفنگ
 به دست پشت سر آنها ایستاده است. مرد روی بالکن او را
 می بیند.

آفرین، خوب به موقع رسیدی ، حالا دیگه نباید وقت
 تلف کرد. الان او خوابه و شماها بیدار، اسلحه‌م که دارین،
 الان موقعیه که باید سرنوشت محله رو تعیین بکنین ،
 باید همت کرد و دست به کار شد و این هیولا را که باعث
 وحشت همه شده نابود کرد ، یک بار تصمیم بگیرین و
 بعدش دیگه راحتی و آزادی .

خب، این تفنگ، بدمش به کی؟

مرد

همه را ورنه می کند و آخر سر تفنگ را دودستی به
 طرف پیرمرد دراز می کند.

بابا؟

دختر

من که تیراندازی بلد نیستم .

پیرمرد

خوب، این از تفنگ ، باقیشو خودتون می دونین . تو

مرد

شماها کی تیراندازی بلده ؟

خودت .

مرد روی بالکن

من نمی‌تونم ، من هزارتا گرفتاری و مسئولیت دارم ،
نمی‌تونم خودمو تو دخمصه بندازم، نمی‌تونم .

مرد

از اولش معلوم بود، من شما ملترو خوب می‌شناسم.
باهاتون خیلی بیشتر از اونچه که فکر کنین آشنام. من از
تو شماها دراومدم. سر آب، سر زمین، سر ساختمون،
تو دعواها، خلاصه همه‌جا باهاتون بودم، سایه به سایه
هوای کارتونو داشتم . شماها هر کدوم یه مشت از این
گرفتاری‌ها و مسئولیت‌ها به‌خودتون بستین . مسئولیت
زن، مسئولیت بچه ، مسئولیت پدر و مادر ، مسئولیت
کار ، مسئولیت خونه، مسئولیت‌های اجتماعی . خب،
البته همه این‌ها مانعه .

مرد روی بالکن

تو دیگه چی میگی؟ بالای‌گود نشستی و میگی لنگش
کن .

مرد

من فقط يك چیز میگم ، تنها موقعی که میشه کاری کرد
همین الانه .

مرد روی بالکن

از کجا می‌دونی ؟

مکانیک

من این جاو ایستادم و همه جارو خوب می‌بینم. شما حرفای
منو باور می‌کنین، هرچی که میگم. ولی خودتونو می‌زنین
به اون راه و بعد زه می‌زنین، کثافت می‌زنین به‌خودتون،
چرا؟ واسه این که می‌ترسین، همه‌تون ، همه‌تون از دم
می‌ترسین، ترس مثل خون بیست و چهار ساعته توتنتون
می‌گرده ، اونوقت چیکار می‌کنین؟ هی دست‌وپاتونو
جمع می‌کنین، هی تو خودتون فرومیرین، تاجائیکه فلج
میشین و دیگه نمی‌تونین تکون بخورین .

مرد روی بالکن

همه در سکوت گوش می دهند . صدای موتوری نزدیک می شود و چند لحظه بعد يك تا کسی بار وارد میدان می شود، با خبرنگاری که قد بلندی دارد و پشت تا کسی بار سر پا ایستاده، دم و دستگاه عکاسی را به گردن آویخته است.

- راننده (در تا کسی بار را باز می کند.) پلیس الانه می آید، ماجلو تر او مدیم. (پیاده می شود.) این آقا «فوتو» س، او مده عکس و تفصیلاتشو بنویسه، خب، با ما کاری ندارین؟
- مردم خیلی متشکر، خیلی ممنون، خدا بهت عوض بده، خیال همه رو راحت کردی .
- راننده اختیار دارین، وظیفه م بود، این حرفا چیه .
- خب رنگار پیاده می شود و راننده سوار شده خارج می شود.
- خبرنگار (قرتی.) خب آقایون، قضیه از چه قراره؟ چه اتفاقی افتاده؟
- کاغذ و مداد حاضر کرده، مشغول یادداشت می شود.
- پیرمرد یه هیولا او مده رفته این تو قایم شده .
- خبرنگار هیولا؟
- دکتر ماهیت اصلیش معلوم نیست حضرت آقا .
- پیرمرد یعنی ممکنه دزد باشه، قاتل باشه، یا اصلا به نیت ...
- دختر بابا، بسه دیگه، اصلا بتو چه؟
- خبرنگار پس تا این لحظه از نیت اصلی او کسی اطلاع نداره؟
- مرد بله آقا .
- خبرنگار مسلحه؟
- پیرمرد بله آقا، اونم چه جور.

خب آقایون! او مدن این اجنبی باعث چه تغییراتی در محل شده؟

در حال یادداشت کردن.

همه وحشتزدهن و احساس خطر می کنن .
 بله آقا، يك نفر نتونسته چشم رو هم بذاره .
 بسیار خب، بسیار خب.

دکتر
 بابای مدرسه
 خبرنگار

دوربین «فلش» داری را حاضر می کند .

خب آقایون، لطفاً فاصله بگیرین، فاصله بگیرین، کمی جا باز کنین، متشکرم، متشکرم، اول يك عکس از محل حادثه .

به هوا می پرد و فلش می زند و تغییر مکان می دهد.

عکس دیگه از محل حادثه .

فلش می زند و جا عوض می کند.

و این هم عکس سوم از محل حادثه .

فلش می زند و روبه مردم.

خب، حالا نوبت محله س.

این ور آنور می دود و دور خود می چرخد و از خانه ها و زوایا و کوچه های میدان تندتند عکس می گیرد.

خب ، آقایون ، خواهش می‌کنم بایستین پهلوی هم ،
می‌خوام چند عکس هم از اهالی محترم بگیرم ، صاف
و ایستین ، جمع شین ، جمع شین ، متشکرم .

مردم باشوق و ذوق صف می‌بندند و شق‌ورق قیافه‌های
مختلف می‌گیرند ، خبرنگار فلش می‌زند .

متشکرم . (جدی.) خب ، اولین بار این هیولا را کی دید؟
(جلومی‌رود.) بنده دیدم قربان ، بنده دیدم .
پس لطفاً بفرمایین این جا .

پیرمرد
خبرنگار

اورا کنار می‌کشد و جلو خانه متروک نگه میدارد . پیرمرد
قیافه با ابهتی می‌گیرد و خبرنگار عکس می‌گیرد .

متشکرم .

خوب شد ؟

عالی شد . خوب ، آقایون ، من برای تهیه رپرتاژ احتیاج
به ... به خیلی چیزها دارم ، البته بعد از انتشار این حادثه
خواهین دید که سر نوشت محله چقدر عوض میشه .

ما هر کمکی که از دستمون بریاد مضایقه نداریم .

قبلا از این همکاری متشکرم . (به پیرمرد.) می‌خواستم از
حضور آقا یه خواهشی بکنم .

بفرمایین قربان .

ممکنه به بنده نشون بدین که این هیولا چه جوری اومد
و چه کارائی کرد و چه جوری رفت تو؟

عرض کنم خدمت سرکار که بنده نزدیک دو ساله که
گرفتار ناراحتی مثانه هستم و ناچارم شبی شش هفت بار ،

دکتر
خبرنگار
پیرمرد
خبرنگار
پیرمرد

- بی ادبی همیشه ...
 مرد روی بالکن به عبارت ساده تر ایشون سلسله البول دارن.
 دختر بابا تورو خدا ول کن .
- پیر مرد (عصبانی.) چی چی رو ول کنم دختره احمق؟
 دختر آخه گفتن این حرفا که فایده نداره، فقط بگوچه جوری دیدیش.
- خبر نگار بله ، خانم صحیح می فرمان ، بهتره که اصل قضیه رو برای ... یعنی یه جوری به ما نشون بدین .
- پیر مرد (متوجه نشده.) چه جوری نشون بدم؟ اون او مدورفت تو...
 خبر نگار معذرت می خوام، مثل این که منظور منو نفهمیدین، فرض کنیم که شما اون هیولا هستین ...
- پیر مرد خب؟
 خبر نگار حالا به ما نشون بدین که اون چه جوری راه می رفت و چه جوری نگاه می کرد و...
- پیر مرد آها، فهمیدم، می خواهین من مثلاً ادای اونو در بیارم، بله؟
- خبر نگار بله، بله، تقریباً .
 دختر بابا .
- پیر مرد تو خفه شو . (به خبر نگار.) من برای روشن شدن قضیه حاضرم همه جور فداکاری بکنم.
- خبر نگار متشکرم .
- پیر مرد (فکر می کند و سعی دارد به یاد بیاورد.) از اون کوچه او مد بیرون و...
- خبر نگار توضیح دیگه لازم نیست ، نشون بدین، نشون بدین .
 پیر مرد بسیار خوب .

از صحنه بیرون می‌رود، خبرنگار مشغول حاضر کردن دوربین است .

پیرمرد
خبرنگار
(از بیرون صحنه.) شروع کنم؟
یه دقیقه صبر کنین.

کارش را تمام می‌کند و دوربین آماده است.

پیرمرد
خب، شروع کنین.
حالا شما یه دقیقه صبر کنین .

صدای سرفه پیرمرد.

مرد روی بالکن
پیرمرد
تو سلسله بوله .
حاضر؟

همه کنار می‌روند و راه باز می‌کنند، پیرمرد با چشم-های دریده و دستهای چنگ شده، با اندام قوزی، در حالی که گشاد گشاد راه می‌رود و خرناسه می‌کشد از ته کوجه ظاهر می‌شود. همه با تعجب او را نگاه می‌کنند. پیرمرد سلانه سلانه، به طرف خانه متروک پیش می‌رود. خبرنگار در حال شلنگ تخته، از چپ و راست و عقب و جلو پیرمرد عکس می‌گیرد .

خبرنگار
متشکرم، متشکرم حضرت آقا، خیلی خیلی متشکرم .

پیرمرد به در خانه متروک که می‌رسد يك دقیقه به همان وضع می‌ماند و بعد برمی‌گردد طرف مردم .

دختر
بسه بابا، بسه، دیگه آبرو برامون نداشتی، از فردا چه جوری می‌تونیم تو این محله سر بلند کنیم؟

- پیرمرد
 به تو چه دخترهٔ فضول، لابد این آقا به چیزی می‌دونن
 که خواستن این کارو بکنم .
- خبیرنگار
 ناراحت نشین خانم، این لطفی بود که در حق من کردن،
 خیلی متشکرم آقا .
- پیرمرد
 اختیار دارین ، وظیفه‌م بود .
- خبیرنگار
 خب، تاپیش از رسیدن پلیس اجازه می‌خوام نظرتك تك
 شمارو در بارهٔ نفس حادثه بدونم . اول سرکار خانم .
 (روبه دختر.) نظر شما دربارهٔ حادثهٔ امشب چیه ؟
- دختر
 والله من، من نظر بخصوصی ندارم .
- خبیرنگار
 (بالبخند.) آخه این که همیشه، شما از اول ماجرا شاهد...
 بابا دستخوش، نیومده سر نخرو بند کرد، خیلی زرنگی
 آقا پسر، ول کن بچه مجل مارو .
- خبیرنگار
 (که تقریباً سنگ روی یخ شده، به مرد روی بالکن طوری خیره
 نگاه می‌کند که انکار لایق جواب دادن نیست و به طرف پیرمرد
 می‌رود.) شما آقا، نظر شما چیه ؟

در حال یادداشت کردن.

- پیرمرد
 به نظر من هر جوری شده باید کشیدش بیرون .
 (روبه مرد.) و شما ؟
- مرد
 بنده به تغییرات اساسی در شئون اجتماعی قائلم و
 معتقدم که امنیت اس و اساس... اس و اساس... اس و
 اساس...
 بله، بله، درسته. (به مکانیک.) نظر سرکار ؟
- خبیرنگار
 مکانیک
 (خیلی جدی.) این جانب عباس فلاح مکانیک گاراج پارس
 دارندهٔ شناسنامهٔ شماره چهار هزار و پونصد و سی و شیش

عقیده دارم که تصمیمات اولیای امور تنها ضامن بقای ملك و ملت است .

آفرین، آفرین. (روبه دکتر). خب، نظر سرکار عالی؟
 دکتر ثباتی صحبت می‌کنه. ضمن تشکر از فرصتی که به این جانب داده شده، لازم می‌دانم چند نکته‌ای را عرض کنم. به نظر بنده احتیاجات و اشکالات این محل در چند نکته خلاصه می‌شود. در درجه اول نداشتن مأمورین استحضاطی و تفکیک و تعیین محل از نظر امور انتظامی است. در درجه دوم اسفالت و ترمیم و ساختمان جاده است که مسئله رانندگی را مشکل کرده. تلفن و برق یکی دیگر از احتیاجات محل است. مهم تر از همه توجه اولیاء امور را به يك مسئله جلب می‌کنم و آن لزوم يك اسم و عنوان شایسته برای این محل است، چون در اعیاد و مراسم ملی و روزهای تاریخی که پیش می‌آید شما باید احساسات عمیق ساکنین این محل رو در روزنامه‌ها منعکس کنید، در این صورت لزوم داشتن يك اسم مناسب برای این محل، کاملاً به چشم می‌خورد. بنده به سهم خودم حاضرم از اسم و شهرتی که در طبابت به خاطر هموعان عزیز کسب کرده‌ام استفاده کرده و محله را به اسم دکتر ثباتی نامگذاری کنم. خواهش می‌کنم بخصوص این مسئله اخیراً با حروف درشت در روزنامه‌تون منعکس کنید. (می‌خندد.) این جناب دکتر، دنبال خر مرده می‌گرده تا نعلشو بکنه. (به خبرنگار.) گوش کن، تو روزنامه‌ت بنویس که یکی از اهالی محترم پیشنهاد کرد اسم این جا رو بذارن لوطی محله.

خبرنگار
دکتر

مرد روی بالکن

صدای آژیر پلیس که نزدیک می‌شود.

خبرنگار (به دست و پا افتاده.) آقايون بفرمایین کنار، بفرمایین کنار، خواهش می‌کنم.

همراه بازمی‌کنند، عکاس جلومی‌دود و در حال ورجه ورجه مشغول گرفتن عکس می‌شود. يك افسر پلیس همراه يك پاسبان وارد می‌شوند. دکتر جلو می‌رود و با افسر دست می‌دهد و دست افسر را نگه میدارد، همه پشت سر آنها جمع می‌شوند، عکاس عکس می‌گیرد.

چی شده؟

افسر قربان، يك اتفاق جالب. اهل محل مدعی هستند که هیولائی اومده و تو این خونه قایم شده.

صاحب خونه کیه؟

این خونه صاحبش کجا بود؟

پس بی‌صاحبه؟

معلوم نیست.

افسر (فکر می‌کند.) در این صورت ما حق نداریم وارد خونه مردم بشیم. اجازه‌نامه لازمه.

اجازه از کی؟

افسر یا از شخص صاحب‌خانه و یا باید اجازه‌نامه رسمی از دادستان داشته باشیم.

پیرمرد پس حالا ما چه‌خاکی به سر بریزیم؟

افسر از شکاف در داخل خانه‌را نگاه می‌کند.

اگه اتفاقی افتاد چی؟

مرد

افسر
 پیرمرد
 افسر
 چه اتفاقی؟
 شما مگه متوجه خطر نیستین؟
 چرا، ولی دیگه به شما مربوط نیست. شما با خیال راحت
 می‌تونین برین خونه‌هاتون. تا صبح که ترتیبات لازمو
 بدیم. (رو به پاسبان.) شما این جا می‌مونین و مواظب
 اوضاع هستین.
 بله قربان.
 پاسبان

مردم راضی‌اند. افسر به اتفاق خبرنگار بیرون می‌رود.

مرد روی بالکن
 خوب، همه کارا رو بر اه شد. برین خونه‌هاتون و بگیری
 تخت بخوابین.

صدای افتادن جسمی از داخل خانه متروک شنیده می‌شود.
 همه بی حرکت می‌ایستند.

بابای مدرسه
 مرد روی بالکن
 پیرمرد
 دختر
 مادر مکانیک
 دکتر
 مرد
 دختر
 مرد روی بالکن
 چه خبره؟
 (در حالی که به خانه متروک خیره شده.) هی، بیدار شده.
 بیدار شده؟
 بابا بریم تو.
 (پسرش را عقب می‌کشد.) تو بیا کنار، دخالت نکن.
 (به مرد روی بالکن.) ببین چیکار می‌خواد بکنه.
 مواظبش باش.
 بابا بیا کنار.
 (با کنجکاو داخل خانه متروک را نگاه می‌کند.) بلند شده،
 داره خودشو جمع و جور می‌کنه.

سروصدا از داخل خانه متروک به گوش می‌رسد.

هرچی سرراشه بالگد میندازه زمین. اوه، اوه، گوش
خوابونده، سروصدا نکنین، داره میآد پایین.

مردم (باوحشت.) داره میآد، مواظب باشین، چیکار کنیم، برین
کنار. (به پاسبان پناه می آورند.) یه کاری بکن، یه کاری
بکن.

پاسبان چه خبر تونه شلوغ کردین؟ برین کنار، برین خونه هاتون،
برین قایم شین.

مردم یه کاری بکن، جلوشو بگیر، دستگیرش کن.

همه فرار می کنند و پشت درها، نبش کوچه ها، پناه
می گیرند. پاسبان در گوشه ای کمین کرده، هفت تیرش را
آماده ساخته، به طرف خانه متروک نشانه رفته است.
در خانه متروک با صدای خشنی بازمی شود، اول دستی بایک
چوب دستی به بیرون دراز می شود و چند لحظه بعد یک
عروسک بسیار بزرگ، و پشت سر آن پیرزن فرقتی که
خرت و پرت زیادی به خود بند کرده وارد صحنه می شود.
پیرزن عروسک را زمین می گذارد و روی پله ها می نشیند،
تکه ای نان بیرون می آورد و مشغول سق زدن می شود.

مرد روی بالکن (با گیلاس پر روی بالکن ظاهر می شود. در حالی که از خنده
بی تاب شده.) ننه علی! هی ننه!

پیرزن سرش را بالا می برد و بی توجه و بی صدا می خندد.

خوب جزو نندیشون، به سلامتی تو.

گیلاسش را می نوشد. مردم بهت زده نزدیک شده
به تماشا می ایستند.

آی با کلاه

صحنه، صحنه آی بی کلاه . شب از نیمه گذشته ، تنها يك چراغ روشن است، چراغ خانه بالکن دار. و چند چراغ خواب، پشت چند پنجره. صحنه خالیست. عده ای حرامی پاورچین پاورچین از دو کوچه روبرو پیدا می شوند، تك تك آنها خنجری به کمر چپ و دسته کلیدی به کمر راست دارند ، بی سر و صدا می آیند و خانه متروک را پر می کنند . چند لحظه بعد راه پله های خانه پیرمرد روشن می شود. صدای بگو و مگو و کشمکش شدیدی از پشت در شنیده می شود. در باز شده ، پیرمرد و دختر پیدا می شوند. دختر دودستی پیرمرد را گرفته، مانع بیرون آمدن اوست .

نمیذارم بابا، نمیذارم بری، این دفعه دیگه نمیذارم . دختر

دست پیرمرد را گرفته به داخل می کشد .

چی میگی، خودم دیدم، خودم دیدمشون . ولم کن، ده ولم کن دختره احمق. ولم کن بینم چه خاکی میشه به سر کرد . پیرمرد

نمیذارم دیگه مسخره اهل محل بشی. دختر

مسخره چیه ، اگه دیر بجنییم می ریزن و تمام محله رو کن فیکون می کنن . پیرمرد

گوش کن بابا، تو حالت خوش نیست، به خدا اینا همه ش خیالاته . دختر

میگم دیدمشون، خودم دیدمشون. پیرمرد

- خواب دیدی پدر، به خدا خواب دیدی. دختر
- خواب چیه؟ مگه پشت پنجره مستراح میشه خواب دید؟ پیرمرد
- پس به نظرت اومده. دختر
- چی چی به نظرم اومده؟ پیرمرد
- زده به کله ت. دختر
- به کله خودت زده، به کله جد و آبادت زده، ولم کن پیرمرد
- دختر!
- (مستأصل.) بابا، خواهش می‌کنم، خواهش می‌کنم، دختر
- می‌خواهی چیکار بکنی؟
- باید همسایه‌هارو خبر کرد، باید کشیدشون بیرون، باید پیرمرد
- فکری، چاره‌ای، کاری کرد. این جور که همیشه دست رو دست گذاشت.
- نه بابا، بامردم کاری نداشته باش، دیگه از فردا نمی‌تونیم دختر
- تو محله سر بلند کنیم، کسی باورش نمیشه، همه میگن دیوونه شدی، خیالاتی شدی.
- غلط می‌کنن میگن، گور پدرشون می‌خندن، دهه، این پیرمرد
- مزخرفات رو تو تودهنشون میداری.
- گوش کن بابا! دختر
- چیه؟ ها؟ چیه؟ پیرمرد
- بیا بریم تو، تا صبح پشت پنجره کشیک بدیم، اگه دختر
- خبری شد اونوقت دست به کار میشیم.
- اونوقت دیگه کار از کار گذشته، تو چطور حالت نیست؟ پیرمرد
- بابا، بابا خودتوبی آبرو می‌کنی، تو اعصابت مریضه، دختر
- وضع روحیت خوب نیست.
- حرف دهننتو بفهم، همچی می‌گویم تودهننت که دندونات پیرمرد

بریزه تو شیکمت.

خودش را از دست دختر رها می‌کند و به وسط میدان
می‌آید .

بابا ! بابا !

دختر

پیرمرد مترصد است که همسایهٔ بالکن‌دار را خبر کند
که در باز می‌شود و مرد روی بالکن، وارد میدان می-
شود، وحشت‌زده است.

هیس، یواش، یواش!

مرد روی بالکن

انگشت روی لب می‌گذارد و به‌خانهٔ متروک اشاره می‌کند.

شما... شما دیدینشون؟

پیرمرد

دروغ میگه آقا، خیالاتی شده، به نظرش اومده.

دختر

هیس! چه خبره دختر خانم؟ آروم‌تر، می‌شنفن .

مرد روی بالکن

می‌شنفن؟ کیا می‌شنفن؟

دختر

مبهوت .

ساکت !

پیرمرد

هیچ معلوم هست چی میگین؟

دختر

یواش‌تر، چه تونه؟ می‌خوایین کار دستمون بدین؟

مرد روی بالکن

چه کاری؟

دختر

اگه خبردار بشن و بریزن بیرون تکلیف چیه؟

مرد روی بالکن

چی چی رو خبردار بشن؟ (رو به پیرمرد.) بابا، به‌خدا این

دختر

دست انداخته، مسخره‌ت کرده، این اداهارو درمیآره

که تورو بترسونه، بعد بهت بخنده .
صداتو ببر، خفه خون بگیر دختره سلیطه.

پیرمرد

دختر مستأصل به طرف درخانه می رود، پیرمرد به مرد
روی بالکن .

حالا چیکار کنیم؟
مرد روی بالکن باید مردمو خبر کرد .

مرد روی بالکن زنگ درخانه مرد را می زند. چند لحظه
انتظار .

مرد (از پنجره به بیرون خم می شود.) چیه؟ چه خبره؟ چی شده؟
پیرمرد دزد آقا، دزد، يك عالمه دزد .
مرد روی بالکن بیابین پایین آقا، بیابین كمك کنین، یه عده حرومی، یه عده
حرومی .
دختر دروغه، دروغ میگن آقا، باور نکنین.

مرد روی بالکن و پیرمرد به طرف دختر حمله می کنند.

پیرمرد د بروگم شو !

دختر پشت در پنهان می شود.

مرد معلوم هست این وقت شب کارتون چیه؟
مرد روی بالکن این دفعه قضیه جدیه حضرت آقا. اون تو پره.
مرد پره؟ از چی پره؟

مرد روی بالکن از یه عده دزد، حرومی، یه عده ناشناس .
مرد بابا دست وردارین، برین بخوابین، دزد کدومه، حرومی

چیه، يك كاره مردموبی خواب می کنین که چی؟ خوشتون
میآد؟

مرد روی بالکن هیس، یواش تر، خواهش می کنم یواش تر، باور کنین
هیچ قصد بدی، هیچ کلکی تو کار نیست، هرچی میگیرم
عین حقیقته .

پیرمرد به سیدالشهداء، به دو دست بریده ابو الفضل اگه دروغ
بگیم .

مرد چرا قسم می خوری؟ قسم می خوری که مثلاً باورم بشه؟
مرد روی بالکن این دفعه ما هر دو نفر مون دیدیم، هر دو نفر مون.

مرد (به مرد روی بالکن.) پس تو هم دیدی، آره؟ به به، به به،
حالا دیگه صد درصد باورم شد. (به پیرمرد.) پدر تو چرا
عقلتو میدی دست این؟ برو بخواب پدر، آخه این
مردم آزاری ها چه فایده داره؟

پنجره را می بندد.

پیرمرد

و

مرد روی بالکن آقا... آقا... گوش کنین.

ناامید همدیگر را نگاه می کنند .

چیکار کنیم؟

پیرمرد

مرد روی بالکن باید دیگرونو خبر کرد، همیشه ولش کرد به امید خدا.

پیرمرد

و

مرد روی بالکن (يك مرتبه و باهم.) آهای، كمك، كمك کنین! دزد، مردم!

دزد، دزد، بگیرین، كمك، كمك!

بابا، بابا، بابا!

دختر

- مکانیک
بابای مدرسه
- بینم، حرومی، یگه چه صیغه ایه؟
حرومی مال قصه هاس. قدیما به دزدای سرگردنه می گفتن
حرومی.
- پیرمرد
- (مستأصل.) تورو خدا، یه کاری بکنین، فکری، چاره ای،
کمکی.
- دختر
- چرا دروغ میگی بابا؟ (به مردم.) حرفاشو باور نکنین،
همه شو خواب دیده، به نظرش اومده، خیالاتی شده، از
خودش درمیآره.
- پیرمرد
- (به دختر.) از خودم درمیآرم؟ آره؟ من خیالاتی شدهم
سگ مسب پررو؟ الانه پوستومی کنم، پدرتو درمیآرم،
با دستای خودم می کشمت، خفت می کنم.
- به طرف دختر حمله می کند، دختر به داخل خانه فرار
می کند، پیرمرد برمی گردد.
- دختره احمق تو روی من وامیسه.
- رو به مردم.
- مرد
- من با چشمای خودم دیدم، این آقام دیده، اگه من اشتباه
می کنم، ایشون چی؟
آقایون! من فکر می کنم تمام این بازیا زیر سر اینه.
- مرد روی بالکن را نشان می دهد.
- مرد روی بالکن
- زیر سر من؟
- مرد
- بله، بله، زیر سر جناب عالی. (رو به مردم.) هر شب می خواد
یه بامبول سر مردم دربیاره.

دختر بله آقا ، همه‌ش تقصیر اونه. اون بابامو وادار کرد داد
و فریاد راه بندازه، شماها رو از تو خونه‌هاتون بکشه
بیرون .

دکتر ببینم آقا، (جلومی آید.) شما از جون مردم چی می‌خواهین؟
بله ؟

بابای مدرسه همه‌ش تقصیر اون بطریه‌س ، من می‌دونم اون لامسب
چه خاصیتائی داره. می‌زنه، کله‌ش گرم میشه و می‌افته به
جون مردم .

دکتر (به بابای مدرسه.) خيله خب .

رو به مرد روی بالکن.

حرف حسابتون چیه ؟

مرد روی بالکن ما می‌گیم اون توپره، اما شما باورتون نمیشه .
مکانیک نه که نمیشه .

مرد روی بالکن تجربه اون شبو چی می‌گین ؟
مرد به خاطر همونه که باورمون نمیشه.

مرد روی بالکن یادتون رفته چی بهتون گفتم ؟
دکتر بله آقا، یه مشت پرت و پلا، یه مشت اهانت.
مرد یه سری جفنگ .

مکانیک که لایق خودت بود .

مرد روی بالکن اون حرفای آخریم چی، یادتون نیست ؟
مکانیک (باخسونت.) نه خیر یادمون نیست، چی می‌گی ؟

بابای مدرسه مگه وحی منزل بود که یادمون بمونه ؟

مرد روی بالکن دروغ می‌گین، همه‌ش یادتونه.

پوزخند می زند .

- مرد گوش کنین آقايون، این مرد با این حرفا که می زنه معلومه که خیالای بدی داره، می خواد کاری کنه که همه چی بهم بریزه، آشوب بشه، می خواد همه رو بندازه به جون هم، امنیت و آسایش مردمو از بین بیره. (بمرد روی بالکن.) خیال می کنی نمی دونم؟ تو مأموریت داری، جاسوسی، واسه این کارات پول می گیری .
- مرد روی بالکن خب ؟
- مرد خب و زهرمار .
- مکانیک اصلا حرف حسابت چیه ؟
- مرد روی بالکن (خونسرد.) حرف حساب من اینه که می خوان بچاپنتون، می خوان لخت تون کنن ، می خوان بیان سروقت تون ودخل همه تونو بیارن .
- مرد (ترس خورده.) من یکی این حرفارو باور نمی کنم .
- مرد روی بالکن چرا ؟
- مرد حرف هر کی رو باور کنم، حرف تورو باور نمی کنم .
- مرد روی بالکن کلاه سر خودت میداری .
- مرد اگه تو بگی الان نصف شبه ، من میگم نه خیر، روزه. اگه تو بگی تاریکه، بنده میگم نه خیر، روشنه.
- مرد روی بالکن اونوقت چطور میشه ؟
- مکانیک یعنی این قدر باهات بدیم، این قدر باهات لجیم .
- مرد روی بالکن خب ، بد باشین، لج باشین ، دودش تو چشم خودتون میره. من میگم با چشمای خودم دیدم که یه عده اومدن و رفتن اون تو، این دیگه جرو بحث نداره.

پیرمرد
دختر
باور کنین آقايون، نبايد وقتو تلف کرد، يه کاری بکنین.
دروغ میگه .

بمرد روی بالکن اشاره می کند .

اون هیچ چی ندیده. بابام که اومد پایین، اون تو اتاقش بود، بابام رفت خبرش کنه که يه هو اومد بیرون و بعد شروع کرد ادا در آوردن. اون واسه این که بابامو دست بندازه، بهش بخنده، این حرفارو در آورده. حالام می خواد شماهارو مچل کنه و بریشتون بخنده .

پیرمرد
نمودی؟
(به دختر.) تو از کجا می دونی که ندیده؟ تو که خونه اون

مکانیک
خیله خب، قبول، اون تو پردزده، اصلا به توجه؟ میان خونه مارو می زنن، مارو می چاپن، به تو چه مربوطه؟ مگه تو و کیل وصی مائی؟

بابای مدرسه
ریش سفید محله ای؟

مادر مکانیک
مگه تو کلانتری؟ کدخدائی؟

مکانیک
گردن کلفتی؟ لوطی شهری؟ چی هستی آخه؟

بابای مدرسه
این مردم آزار محله س .

مرد
(با کنایه.) خر مگس معر که س.

مرد روی بالکن
درسته، همه اینا قبول. هرچی بگین هستم، خر مگس، مردم آزار، هرچی که بگین. اما این دفعه موضوع جدیه.

می بینین که خودمم اومدم پایین، اومدم تو شماها، چون می دونم تنهائی نمیشه کاری از پیش برد.

مرد
حالا از جون ما چی می خوای؟

بابای مدرسه
بله؟ چی می خوای؟

مکانیک من می‌دونم چی می‌خواد ، به فصل کتک مفصل که دک و پوز شو خرد کنیم ، خونین و مالینش کنیم ، اون وقت راحت میشه و گورشو گم می‌کنه .

مرد روی بالکن ولی اینا دردی رو دوا نمی‌کنه . به فرض که منو زدین ، دک و دنده‌م خرد کردین ، اما اونا چی ؟ اونا که اونا توان ؟

مکانیک اگه دهن تورو ببندیم ، اگه صدای تورو خفه کنیم ، اون وقت همه چی درست میشه .

بامشت‌های گره کرده جلو می‌آید .

مادر مکانیک (به‌پسرش) . چیکار می‌کنی ؟ تورو خدا دعوا راه ننداز .

رو به دیگران .

چرا و ایستادین تماشا ؟ الان خون‌راه میفته .

مردم جلوی مکانیک را می‌گیرند .

بابای مدرسه بابا صلوات بفرستین ، شیطانو لعنت کنین ، چیه این وقت

شب افتادین . به جون هم ؟ مگه شیطان تو جلدتون رفته ؟

(به بابای مدرسه) . تو دیگه چی میگی پیرمرد ؟ ایستا به

گوشه تماشاتو بکن .

یعنی میگی بذارم سرو کله‌مو بشکنن ؟ خون‌راه بیافته ؟

خیله خب .

به مرد روی بالکن و مکانیک .

خیله خب ، بزنین دخل همدیگرو بیارین ، به من چه ،

دیاالله، خدا قوت.

قهر می کند و کنار دیوار خانه متروک می نشیند.

عجب روزگاری شده، مردم حساب هیچ چپی را نمی کنند.

یک مرتبه متوجه خانه متروک می شود و با عجله جایش را عوض می کند.

مرد (به مرد روی بالکن.) ممکنه از آقا خواهش کنم تشریف بپرن خونه شون؟

دکتر بله آقا، اون شب کذائی حداقل بالا بودین، و این قدر شرو شور نداشتین.

مرد روی بالکن من اون شب می خواستم کاری کنم که ترس شما بریزه. دکتر ترس ما بریزه؟ شما که بدتر همه رو می ترسوندین؟

مرد روی بالکن من داشتم جرأت شمارو می سنجیدم، اگه شما اون شب درو باز می کردین و می رفتین تو، یعنی این قدر جرأت و شهامت داشتین، من بهتون امیدوار می شدم.

دکتر حالا چی؟ حالا چی رو می سنجین؟ جرأت مارو؟ می بینین که دیگه کسی نمی ترسه.

مرد روی بالکن این دفعه باورتون نمیشه، این از ترس بدتره، خودتونو زدین به بی خیالی. من میگم خطر جدیه، برای همه مون، اگه باور ندارین خودتون تجربه کنین.

مرد خیلی معذرت می خوام آقای دکتر، جرو بحث کردن با این آدم معلوم الحال چه فایده داره؟

مرد روی بالکن جرو بحث فایده نداره، یه کم فکر کنین.

مرد (از کوره دررفته.) واسه چی؟ چرا؟ مگه ما دیوونه ایم؟ مگه

ما مسخره تو ایم؟ اینم بدون که ما آلت دست هیشکی
نمیشیم، ما گول نمی خوریم، ما به حد کافی ارزش آرامش
و امنیت رو می دونیم .

مکانیک
دکتر
زیادم حرف بزنی، این قدر می زنیم که جونت درره .
بهره پیش از این که کاری دست خودتون بدین، راهتونو
بکشین برین.

مرد روی بالکن
مردم
آخه شما چرا حالتون نیست؟
(به او یورش می برند.) درو تو کم کن دیگه ، برو گم شو ،
جاسوس، خائن، آشوبگر، برو گورتو گم کن .

او را به زور داخل خانه اش می کنند.

مکانیک
دکتر
مرتیکه پررو. نداشتین دک وپوزشو خرد کنم ، اگه مزه
این مشتارو می چشید، دیگه از این هوس ها نمی کرد.
به نظر من یه چیزیش میشه، آدم سالم که این جور به دست
و پای مردم نمی پیچه .

مرد
بابای مدرسه
نه قربون، حقه بازیشه، طرف صد درصد مأموریت داره،
چطور تا حالا متوجه وضع مشکو کش نشدین؟ من مرده
شما زنده، بالاخره نقش درمی آد، پتهش می افته رو آب.
میگم اگه بخواد هر شب این بازیا رو دربیاره، اونوقت
تکلیف ما چیه؟

دکتر
مرد روی بالکن
بهترین روش بی اعتنائیه، بی اعتنائی.
(در خانه را بازمی کند و بیرون می آید، سخت ناراحت است.)
آقایون یه دقه به حرفای من گوش کنین .

مکانیک
د ، باز برگشت ، عجب روئی داره .

حمله می کند .

برو خبر مرگت تو خونه ت .

مرد

همه به مرد روی بالکن حمله می کنند، داد و فریاد راه می اندازند .

آقایون خون سرد باشین، خون سرد باشین .

دکتر

مردم مرد روی بالکن را به داخل خانه می رانند .

آقایون تا کاری دست خودمون ندادیم، خواهش می کنم

بریم خونه هامون، برین آقایون، خواهش می کنم .

(مستأصل.) برین؟ کجا برین؟

پیرمرد

بریم بخواییم .

مکانیک

بخواین؟

پیرمرد

دست هایش را به التماس دراز می کند.

پس اونارو میذارین به حال خودشون؟ هیچ می دونین

بعدهش چطور میشه؟

هیچ طوری نمیشه پدر، برو خونه یه قرص بخور، یه

دکتر

خرده استراحت کن، حالت خوب میشه .

اگه بریزن بیرون چی؟

پیرمرد

حرف آقای دکتر و گوش کن، تو حالت هیچ خوش

مرد

نیست، اعصابت خراب شده .

اعصاب چیه؟ خواهش می کنم، التماس می کنم.

پیرمرد

خودتو ناراحت نکن، فردا بیا مطب، اونجا معاینه ت

دکتر

می کنم و دوا بهت میدم، انشاءالله خوب میشی، دیگه
این وضع پیش نمیآد.

پیرمرد من دوانمی خوام، من هیچ چی نمی خوام، کجا می خواهی
برین؟

مادر مکانیک (به دختر.) چرا و ایستادی تماشا می کنی مادر، بیا ببرش
تو خونه، ولش کردی وسط کوچه که چی؟
دختر. (با عجز.) آخه من که حریفش نمیشم.

جلو پیرمرد را می گیرد .

بابا، بابا!

مرد روی بالکن (روی بالکن ظاهر شده.) چند کلمه ای باهاتون حرف دارم.
مرد لاله الاالله، بازم که پیدات شد؟

گوش کنین!

ممکنه خفه بشی؟

مرد روی بالکن نه، خفه نمیشم، من تا آخر حرفمو می زنم.
مرد (باهمه.) بازم شروع کرد... ول کن نیست... از مردم
آزاری خوشش میآد.

مرد روی بالکن آخه چرا نمی خواهی ببینین! چرا نمی خواهی گوش
کنین!

تا چشمت کور شه.

آخه چرا هیچ چیزو جدی نمی گیرین؟

برای این که ما کودنیم آقا، شعورمون قد نمیده.

حالا شیر فهم شدی؟ ولمون می کنی؟

مرد روی بالکن شما همه تون ولین، بچه های گنده، شمارو باید برد تو
کلاس اکابر و این چیزارو به زور تو کله تون کرد، و خیا

- چیزای دیگه رو .
 مرد کلاس اکابرواسه تولا زمه که یه خورده تربیت یادت بدن،
 مرتیکه بی شعور .
 مکانیک دک وپوز تو خرد کنن ، مردم آزار پفیوز .
 بابای مدرسه به چوب و فلکت ببندن .
 دکتر آقایون خواهش می کنم عکس العمل نشون ندین ،
 خون سرد باشین .
 بابای مدرسه بله، جواب ابلهان خاموشی س .
 مادر مکانیک کم محلی از صدتا چوب بهتره .
 دکتر خب، موندن ما کاملابی فایده س، بهتره برین خونه هاتون،
 شب همگی به خیر .
 بیرون می رود .
- مرد (در حالی که وارد خانه اش می شود.) فردا تکلیف تو روشن
 می کنم .
 مکانیک جل وپلاستو می ریزیم بیرون.
 بابای مدرسه تو محله سگ بستن.
 همه خارج می شوند.
- پیرمرد (درمانده و مبهوت وسط صحنه مانده.) همه رفتن؟
 دختر (بازوی پیرمرد را می گیرد.) بریم تو بابا .
 پیرمرد همه رفتن. (رو به مرد روی بالکن.) چیکار کنیم ؟
 مرد روی بالکن مگه نشنیدی گفتن برو بگیر با خیال راحت بخواب .
 پیرمرد بخوابم؟ چه جوری بخوابم؟ مگه میشه ؟

با التماس دستهارا جلو می‌آورد ، انگار از درودیوار
کمک می‌خواهد.

مگه میشه؟ مگه میشه؟

مرد روی بالکن حالا که همیشه پس نخواب .

پیرمرد تو، تو چیکار می‌کنی؟

مرد روی بالکن من بیدارم، بیدارم ومنتظر.

پیرمرد بیا پایین .

مرد روی بالکن فایده‌ش چیه؟ دوباره برمی‌گردونم این تو، حالا که قراره

همه ازهم جدا باشن، بهتره من سر جای خودم بمونم ،

حداقل از این جا بهتر می‌بینم، بهتر مواظب خودم هستم.

پیرمرد من چیکار کنم؟

مرد روی بالکن من نمی‌دونم ، هر کاری ازت برمی‌آد .

پیرمرد آخه من، من پیرمرد، دست تنها، چه خاکی می‌تونم به سر

کنم؟ از من یکی چه کاری برمی‌آد؟

مرد روی بالکن پس کاری کن که تنها نباشی.

پیرمرد چه جوری؟

مرد روی بالکن ساکت نشین ، داد و فریاد کن ، نذار بخوابن ، دوباره

بکششون بیرون .

دختر نه ، نه بابا . (به مرد روی بالکن.) مرتیکه بی‌شرف ، چرا

تحریکش می‌کنی؟ چرا انگولکش می‌کنی؟

پیرمرد (با ناله.) آهای مردم ! مردم ! بیاین ، کمک ! ترو خدا

کمک کنین ! مردم ! مردم !

دختر بابا، دست‌وردار بابا. (رو به مرد روی بالکن.) تو هیچ‌چی

نداری، نه شرف، نه آبرو، از این که یه پیرمردو به کشتن

بدی دلت خنک میشه؟ (بدنبال پیرمرد.) بابا، بابا، بابا!

ناتوان گوشه‌ای می‌نشیند و می‌گریزد.

پیرمرد (هم‌چنان فریاد زنان.) مردم، مردم، بی‌این! کمک! کمک!

پیرمرد توی کوچه‌ها گم می‌شود، فریاد او با صدای
کوبیدن درها همراه است. آخر سر خسته و ناتوان وسط
صحنه می‌آید و دیگر نمی‌تواند روی پا بندشود، از حال
می‌رود و کف صحنه می‌افتد. همسایه‌ها دوباره پیدا می-
شوند، پیرمرد را دوباره دوره می‌کنند، همه مبهوت و
نگرانند.

دکتر (روی پیرمرد خم می‌شود.) چیکار بکنیم.
دختر آقای دکتر، تورو خدا یه کاریش بکنین، الانه سخته
می‌کنه، آخه، ناراحتی قلبی داره.

مادر مکانیک سعی می‌کند او را آرام کند.

خدا الهی مرگم بده، بابا... بابا!
دکتر (نبض پیرمرد را می‌گیرد.) وضع ناراحتی داره.
بابای مدرسه سخته کرده؟
دختر چی؟ چی شده؟
دکتر هیچ‌چی خانم، ناراحت نشین، سخته و این خبرا نیس،
فکر می‌کنم یک نوع اختلال پیدا شده.
مرد اختلال چی؟
دکتر اختلال یکی از دستگاہها.
مادر مکانیک بمیرم الهی، خدا خودش رحم کنه. (به بابای مدرسه.)
دستگاہش اختلال شده.
بابای مدرسه خدایا خودت نجاتش بده.

- مادر مکائیک
دختر
مادر مکائیک
مکائیک
مرد روی بالکن
دکتر
مرد روی بالکن
مرد
مرد روی بالکن
مرد
مرد روی بالکن
دکتر
مرد روی بالکن
مکائیک
بابای مدرسه
مرد روی بالکن
- بچه شو یتیم نذار، به یکی یه دونهش رحم کن.
همهش تقصیر اونه.
- خدا الهی ذلیلش کنه، نیگاش کن ، چه جوری و ایستاده،
عین شمر بن ذی الجوشن ، بربر نگاه می کنه ، از اون
چشماش پیداس که خیلی خوشحاله .
- (به مرد روی بالکن.) اگه بلائی سر این بیچاره بیاد ،
خونش گردن تو س .
- چرا گردن من ؟
برای این که تو تحریکش می کنی، انگولکش می کنی.
شما اگه حرفاشو باور کنین ، ساکت میشه .
- چی رو باور کنیم ؟ یه مشت دروغ رو ؟ یه مشت حرف
مفترو ؟
- از کجا می دونین که راست نمیگه ؟
برای اینکه حرفای یه آدم مجنون اعتبار نداره .
مجنون ؟ از کجا معلوم ؟
- بله آقا ، اعصابش ضرب دیده ، روحیهش مختل شده ،
این دیگه در صلاحیت شما نیست ، متوجهین ؟ این جا
دیگه من باید حکم کنم ، من باید تشخیص بدم نه شما .
- خیله خب ، اون روحیهش مختل شده ، من چی ؟
تو صد درصد از اون دیوونه تری ، تو اصلا عقل نداری.
تورو باید گرفت و زنجیر کرد .
- با همه اینا ، ما دوتا دیوونه میگیریم اون تو پره ، و شما
جمع عقلا با همه فهم و شعور باورتون نمیشه . خیلی
ساده س، اون درو باز کنین و برین بالا، بنین مادیوونهها
راست میگیریم یادروغ ، این که مایه ای نمی خواد .

- ولی ما صددرصد مطمئنیم که اون تو خبری نیست، آلت دست توم نمیشیم .
مرد
- چه بهتر ، حالا که مطمئنیم ، برین تو تا مطمئن تر بشین .
مرد روی بالکن
مگه کله مون خرابه ؟
بابای مدرسه
- که تو هر هر بریش ما بخندی، آره؟ نه، این یکیر و دیگه کورخو ندی داداش .
مکانیک
- باز شروع کرد ، آقایون ، داره تحریک می کنه .
مرد
- (یک مرتبه جلو می رود و در خانه متروک را بالگد باز می کند.)
مکانیک
- هی ! کی این توه؟ کی اینجاست؟ (با تهدید.) هر کی این توه بیاد بیرون .
- (با فریاد.) اگه شرف دارین ، اگه مردین بیاین بیرون .
مرد
- پیرمرد تقریباً بحال آمده .
- (با فریاد.) بیاین بیرون قال قضیه رو بکنین .
بابای مدرسه
- (تهدید کنان.) هی ! بیاین بیرون ، کی اینجاست ؟ کی این توه ؟ بیاین بیرون !
مردم
- (همه ساکت شده اند . مرد روبه مرد روی بالکن.) خب، حالا چی میگی ؟
مرد
- بازم حرفی داری ؟
بابای مدرسه
- این جووری نمیان بیرون ، شما جای اونا باشین میاین؟
مرد روی بالکن
- چرا نمیان؟ (با تهدید روبه در.) من شیکمتونو پاره می-کنم، خون راه میندازم ، دل و روده تونو می کشم بیرون.
مکانیک
- بیشرف ها ! ولدالزناها ! نامردها !
همه باهم

ساکت می شوند و بعد روبه مرد روی بالکن.

- دکتر دیدین خبری نیست؟
- مردروی بالکن این جوری نمیان بیرون ، باید خودتون برین اون تو .
- بابای مدرسه مگه از جو نمون سیر شدیم ؟
- مردروی بالکن شما که میگین خبری نیست، خالیه !
- بابای مدرسه پس چی که خالیه .
- مردروی بالکن خب دیگه، پس ترس نداره .
- بابای مدرسه احتیاط شرطه .
- مردروی بالکن یعنی باز احتمال داره که خبری باشه، ها ؟
- مکانیک بین چه جوری همه رو علاف کرده ، تو از جون ما چی می خوای؟ اصلامی دونین چیه، حالا که اینطوره هر کی م بخواد بره این تو، من نمیدارم .
- جلودر خانه متروک می ایستد، انکار مانع ورود دیگران است .
- از لج تو هم شده من نمیدارم کسی بره تو . (رو به مردم.)
- هیچ کس حق نداره پاشو این تو بذاره . هر کی بخواد بره تو، بامن طرفه، فهمیدین ، بامن .
- مردروی بالکن (بافریاد ناگهانی.) هی بپا .
- مکانیک نعره می کشد ، فرار می کند ، از ترس ضعف می کند .
- مادر مکانیک (پسرش را می گیرد.) وای خدا مرگم بده، عباس، عباس!
- (به مردروی بالکن.) الهی جز جیگر بزنی ، روی تخته مرده شور خونه بیفتی، به خاک سیاه بشینی .
- مرد بیشرف رذل !

- بابای مدرسه چه خیالی داری؟ می‌خوای مردمو نصفی شبی زهره ترک
بکنی؟
- دکتر چی رو بپاد حضرت آقا؟ چی رو بپاد؟
مرد روی بالکن پشت سر شو .
- دکتر چرا بپاد؟ واسه چی؟
مرد روی بالکن آخه در باز بود .
- مادر مکانیک خب و از باشه ذلیل مرده .
- مرد روی بالکن مگه نشنیدین بابا چی گفت؟ مگه نگفت احتیاط شرطه؟
بابای مدرسه آدم از سگ پشیمون تر میشه يك کلمه حرف می‌زنه ،
عجب روزگاری شده . حالا می‌خوای کاسه کوزه‌هارو
سرمن بشکنی؟
- مکانیک (که حالش جا آمده.) صبر کن بلائی سرت بیارم که خودت
حظ کنی و بدونی با کی طرفی .
- مرد روی بالکن حالا بیا و خوبی کن ، تقصیر تو نیست ، کار دنیا همیشه
همین بوده .
- دکتر آقایون! تا کار به جاهای باریک نکشیده، خواهش می‌کنم
برین خونه‌ها تون .
- پیر مرد نه ، ترو خدا نرین ، بمونین .
- دکتر بمونیم که چی؟
- پیر مرد آخه ، اونا ، اونا چی؟
- دکتر اونا هم‌هش تو کله‌ توه پدر .
- پیر مرد به پیغمبر تو کله‌ من نیست، اونجاست .
- دکتر تو به استراحت احتیاج داری .
- پیر مرد استراحت چیه؟ مگه حالا وقت استراحته؟
- پیر مرد بابا ، تورو خدا رضایت بده ، ولمون کن بذار بریم .

پیر مرد من نمیدارم ، نمیدارم ، امشب همه تون نابود میشین ،
چرا نمی خواین بفهمین ؟
مکانیک دیگه شورشو درنیار دیگه .
همه مترصد رفتن هستند .

پیر مرد کجا میرین؟ صبر کنین، توروخدا! توروخدا!

با التماس و ناتوانی دست‌هایش را به طرف مردم دراز
می کند .

دختر شمارو به خدا نرین ، یه فکری، چاره‌ای براش بکنین ،
الانه قلبش می گیره ، سخته می کنه .

مادر مکانیک بیرش خونه دختر جون ، آرومش کن ، با چاقو دورش
خط بکش ، یه آیه الکرسی هم بخوون و فوت کن چار
طرف خونه .

بابای مدرسه پاشوره هم واسهش بدنست ، سبکش می کنه .

پیر مرد (باهیجان شدیدی جلو همرا می گیرد و با فریاد.) من نمیدارم
برین، من نمیدارم ، اگه به زورم شده من نمیدارم .

لباس مکانیک را چنگ می زند .

مکانیک چرا آویزان شدی از من ؟

لباس خود را رها می کند .

پیر مرد نه، نه، نرین، من نمیدارم . من نمیدارم هیچ کس بخوابه،
نمیدارم ، تا صبح داد و فریاد می کنم ، در خونه هاتونو
از پاشنه در می آرم ، ای داد! ای هوار! کمک!

دامن بابای مدرسه را چنگ می زند .

بابای مدرسه ول کن، اهه، چرا چسبیدی به من؟ این صاحب مرده رم
تومی خوای پاره کنی؟ (روبه دکتر). یه کاری بکنین.
دکتر گوش کن پدر، آروم بگیر .
پیرمرد من آروم نمی گیرم، من ساکت نمیشم، ای داد! ای
هوار! های های های!

نعره می کشد .

دکتر گوش کن ببین چی میگم .
پیرمرد نمی خوام بگی، نه، نه، نمی خوام، آهای! آهای!
پیرمرد در اوج هیجان است وهمه ناراحت و نگرانند .

دکتر (پادرمیانی می کند.) چرا داد می زنی پدر! گوش کن!
اورا تکان می دهد .

پیرمرد فایده نداره، فایده نداره.
دکتر (اورا آرام می کند.) درسته، درسته، فایده نداره، گوش
کن، گوش کن! (پیرمرد آرام شده.) یه خواهش کوچك
ازت دارم .

پیرمرد من از این جا تکون نمی خورم، من همین جا می مونم.
دکتر (با لحنی کاملا نرم.) خب، باشه، همین جا بمون، بمون،
مام می مونیم، آقایون خواهش می کنم بمونین.

مردم منتظر به جا می مانند، پیرمرد ناتوان و درمانده
روی زمین ولو می شود.

پیرمرد وای، وای، وای.
 دکتر (چمباتمه می زند و همه دور آند و جمع می شوند.) پدر، زبونتو
 در آر ببینم .
 پیرمرد چی رو؟
 دکتر زبون، زبونتو، آها !

زبان خودش را بیرون می آورد و نشان می دهد.

این جوری .
 چرا؟ پیرمرد
 نشون بده دیگه . بابای مدرسه
 (مقاومت می کند.) آخه برای چی؟ پیرمرد
 آقای دکتر میگن، د نشون بده دیگه، نشون بده. مردم

همه زبان شان را درمی آورند، پیرمرد همه را نگاه می کند
 و زبانش را بیرون می آورد، مردم جلومی آیند و به زبان
 پیرمرد خیره می شوند.

دکتر خب، خب .

سر پیرمرد را بالامی گیرد و پائین می برد تا زبانش را بهتر
 ببیند.

بابای مدرسه (به دختر.) زبونش بارداره، حتماً سردلش سنگینه.
 دکتر (به پیرمرد.) متشکرم ، حالا دست ، دستونو ببینم .
 (نبض پیرمرد را می گیرد.) خیلی تند می زنه ، متشکرم .
 (همه سر تکان می دهند.) حالا ، حالا بی زحمت پاتونو،
 پاتونو لخت کنین ببینم .

(ازجا بلند می شود.) پامو می خوای چیکار ؟
کاری ندارم، فقط به نگاه کوچولو.

پیرمرد
دکتر

با با و مکانیک پیرمرد را می نشانند، پای پیرمرد را لخت
می کنند و بالا می گیرند.

(به دکتر.) بفرمایین .

بابای مدرسه

حالا به سوزن، یا به سنجاق .

دکتر

(در حال تقلا، سعی می کند پایش را از زیر بغل مکانیک بیرون بکشد.

پیرمرد

مدرسه مواظبش است.) می خوایین چه بلائی سرم

بیارین، ولم کنین، ولم کنین .

آقای دکتر... آقای دکتر!

دختر

ناراحت نشین خانم، به آزمایش ساده س .

دکتر

مادر مکانیک به دکتر سنجاق می دهد.

بفرمایین .

مادر مکانیک

دکتر سوزن را کف پای پیرمرد می کشد، پیرمرد بالا و
پائین می پرد و هوای می کشد.

آروم باشین. (همه خم می شوند و کف پای پیرمرد را نگاه می-

دکتر

کنند و سرتکان می دهند. دکتر پاراهامی کند.) خب، حالا به

کبریت، یا به فندک بدین. (مرد فندک می دهد. پیرمرد را

بلند کرده می نشانند.)

چیکار می خوایین بکنین؟ می خوایین آتیشم بزنین؟

پیرمرد

آقای دکتر!

دختر

ساکت باش خانم، معاینه اش می کنه.

مرد

همه با اشاره سر و صورت به دختر خاطر جمعی می دهند.

دکتر (به پیرمرد.) خواهش می کنم یه چشم تو نو ببندین ،
 کاریتون ندارم، خواهش می کنم .
 پیرمرد آخه... آخه...

بابای مدرسه سر پیرمرد را بغل می کند و جلوی يك چشمش
 را می گیرد . دکتر با فندك روشن ، دستش را طرف
 چشم باز پیرمرد دراز می کند . پیرمرد سرش را تکان
 تکان می دهد و چشمش را می بندد.

ولم کنین ، ولم کنین .

دکتر نترسین، نترسین، چشم تو نو باز کنین .

پیرمرد نیا جلو، نیا جلو.

دکتر (فندك را خاموش می کند.) متشکرم، دیگه تموم شد، خب،

حالا گوش کنین حضرت آقا ، خوب توجه کنین ، تمام

هوش و حواستو نو جمع کنین، لطفأً از بیست، متوجهین،

از عدد بیست، سه تا سه تا کم کنین . متوجه شدین؟

پیرمرد سه تا سه تا کم کنم؟ کم کنم که چطور بشه؟

بابای مدرسه حالا تو کم کن .

دکتر نترسین، این یه امتحان ساده س.

پیرمرد امتحان چی .

مرد می خواد هوشتو بسنجه، جوابشو بده.

پیرمرد هوشمو می خوائین چیکار؟ خدایا خودت نجاتم بده .

دکتر سه به سه از بیست کم کنین !

پیرمرد (از روی ناچاری.) خپله خب، کم می کنم . (فکرمی کند.)

هفده .

دکتر آفرین، آفرین.
 پیرمرد چهارده .
 دکتر ها، خیلی خوبه .

پیرمرد در حال فکر کردن است و بابای مدرسه انگشتان
 دستش را از دور نشان می دهد.

پیرمرد ده .
 دکتر چند؟
 پیرمرد (کلافه.) چه می دونم .
 بابای مدرسه گفتش ده .
 دکتر عجیبه، گفت ده. (سرتکان می دهد.) عجیبه .

به فکر می رود و سرتکان می دهد.

خب، حالا خوب به حرفای من گوش کنین، اگه شما توی
 خیابون یه پاکت پستی پیدا کنین که تمبر باطل نشده روش
 چسبونده باشن، آدرس هم روی نامه نوشته شده باشه ،
 و به جای این که بندازن تو صندوق پست، افتاده باشه رو
 زمین، چیکارش می کنین؟

پیرمرد (باعصبانیت.) این حرفا چیه، ولم کنین.

می خواهد بلند شود، مکانیک و بابای مدرسه نگاهش می-
 دارند.

دکتر خواهش می کنم جواب بدین، این آخریشه، این امتحان .
 آخریه، اگه تو خیابون یه پاکت پیدا کنین که...
 پیرمرد تیکه تیکه ش می کنم و می گویم به کله هرچی آدم ناخلف

- و پدر سوخته و بیشر فیه .
 دکتر ها ! (بلند می شود.) متأسفم .
 سر تکان می دهد.
- چشمه آقای دکتر ؟
 دکتر متأسفانه باید اعلام کنم که پیر مرد دچار يك نوع پسیکوز
 حاد و ناگهانی شده.
 مکانیک دچار چی شده ؟
 دکتر پسیکوز ، يك نوع جنون حاد و خطرناک.
 دختر چی؟ جنون؟ وای بابا، بابا !
 به گریه می افتد .
- پیر مرد (به دکتر.) دیوونه خودتی ، جدو آبادته ، هفت کسته .
 (به دیگران.) شماها شرف ندارین ، پدر سوخته ها ،
 بیشر فیه ها ، بی پدر مادرها ، مادر قحبه ها .
 دکتر (سعی می کند از عکس العمل مردم جلو گیری کند.) آقایون ، این
 پر خاشگری ها از عوارض اولیه جنونه . و وظیفه بشر -
 دوستی به تك تك ما حکم می کنه که بهر ترتیبی شده
 ببریمش خونه .
- مادر مکانیک (به دختر.) درو واکن مادر، هر دو لنگه شو .
 دختر ولی من تنهایی چیکارش بکنم؟ چه جوری ازش مواظبت
 بکنم ؟
 مادر مکانیک حالا و انیایستا، درو واکن .

باکمک دختر در را باز می کند.

بابای مدرسه

خب، دست به کار شیم .

مکانیک و بابای مدرسه آرام آرام به طرف پیرمرد نزدیک می شوند .

پیرمرد

چی کاری می خواین بکنین ، ها ؟ چه کار می کنین .
هیچ چی ، کاریت نداریم ، می بریمت خونه که اونجا ،
آها .

بابای مدرسه

دست هایش را کنار سر تکیه داده و ادای خوابیدن را
درمی آورد . مکانیک و بابای مدرسه یک مرتبه نزدیک شده
و دست و پای پیرمرد را می گیرند و بلندش می کنند ،
پیرمرد داد و فریاد راه می اندازد و دست و پا تکان می دهد .

پیرمرد

ولم کنین، ولم کنین، چیکارم دارین؟ (خود را رها می کند و
روی زمین پهن می شود.) چی از جون من می خواین؟ مگه
من چیکار تون کردهم؟

دکتر

این جوری همیشه آقایون ، با این وضع تا صبح آروم
نمی گیره . بعلاوه نمیذاره مام استراحت بکنیم، تازه
ممکنه به خودش یا به دیگری صدمه بزنه .

مرد

میگین چیکارش کنیم؟

دکتر

شما چند دقیقه مواظبش باشین، من برمی گردم .

باعجله بیرون می رود، همه دور پیرمرد حلقه می زنند .

مکانیک

(به پیرمرد.) این خل بازی ها چیه درمی آری پدر؟
(به مکانیک اشاره می کند.) هیس، هی . (با صدای بلندتر.) نه،
اشکالی نداره، چیزی نیست ، فقط یه کم اعصابش خسته

مرد

- شده، همه مامکنه این جوری بشیم . چیز مهمی نیست .
 این اعصاب هم بد دردی شده واسه مردم . قدیما که
 اعصاب معصاب تو کار نبود، مردم چقدر راحت و آسوده
 بودن .
- با بای مدرسه
- پیرمرد (با ناتوانی.) شماها چه جور ملتی هستین؟ چرا هیچ چی
 باورتون نمیشه؟ اگه شمام جای من بودین و اونارومی-
 دیدین، دیگه این بلاهارو سر من نمی آوردین .
- مرد عیب کار این جاست که ما جای تو نیستیم.
- با بای مدرسه اگه یه روزی هم خدای نکرده، مثل تو شدیم، اونوقت
 همه چی باورمون میشه .
- پیرمرد من معنی این گوشه کنایه هارو می فهمم، من عقلم سر جاشه،
 شماها نمی تونین منو گول بزنین .
- مرد کسی نمی خواد تورو گول بزنه، ما می خواهیم تورا راحت
 باشی، استراحت بکنی، اعصابت آروم بشه، تسکین پیدا
 بکنه ، از این فکرای عجیب و غریب خلاص بشی و
 هرچه زودتر به خواب بری .
- پیرمرد من نمی خوابم، شاهرگمم بزنین نمی خوابم.
- با بای مدرسه خپله خب، نخواب، زور که نیست، هر وقت دلت خواست
 برو خونه ت بخواب .
- مرد (بالحن ملایم.) خب؟ موافقی؟
- چند لحظه سکوت.
- با بای مدرسه (بهمرد.) راستی اون پا کته رو چیکار می کنن؟
- مرد کدوم پا کتو؟
- با بای مدرسه همونی که آقای دکتر می گفتن .

مرد
بابای مدرسه
دکتر

(می‌خندد.) خب میندازن تو صندوق دیگه.
آها ، میندازن تو صندوق .
(بايك پارچ آب و يك ليوان دريك دست و در دست ديگر يك شیشه
بزرگ قرص وارد می‌شود .) خب ، دیگه درست میشه .
ليوان و پارچ آب را به دست مکانیک می‌دهد .

اینونگه دارین .

مردم راه‌را بازمی‌کنند و دکتر جلومی‌آید و به‌مرد .

شمام بی‌زحمت .

شیشه قرص‌را به‌مرد می‌دهد و دست‌هایش را بهم می‌مالد
و بعد از توی شیشه يك مشت قرص بیرون می‌آورد .

ایناچیه ؟

پیرمرد

چیزی نیست ، قرص خوابه .

دکتر

به‌طرف پیرمرد دراز می‌کند .

قرص خواب ؟

پیرمرد

بله ، شما هر جوری شده باید استراحت بکنین . نترسین
چیز بدی نیست .

دکتر

بگیر ، بگیر بخور دیگه ، چیزی نیست ، راحت میشی ،
دست آقای دکتر و رد نکن دیگه .

مردم

پیرمرد مستأصل است .

مرد روی بالکن (که در تمام مدت ساکت شاهد ماجرا بوده ، با صدای بلند.)

آهای، نخوری‌ها، می‌خوان نابودت کنن. نخوری‌ها!
 (باسوءظن به مردم.) من نمی‌خورم، نمی‌خورم، شماها
 با هم دست به یکی کردین، من زهر نمی‌خورم، من
 سم نمی‌خورم.

پیرمرد

زهر کجا بود پدر؟ اینا قرصه، قرص خوابه.
 خیلی م‌خوشمزه‌س، مگه تا حالا نخوردی؟

دکتر

بابای مدرسه

دست به بدنه شیشه می‌کشد.

واسه سردرد، پادرد، استخوون‌درد، کمر درد، واسه
 همه‌چی خوبه.

من نمی‌خورم، نمی‌خورم، شماهامی‌خواین منو مسموم
 کنین، منوبکشین.

پیرمرد

بلند می‌شود که فرار کند.

مواظبش باشین، مواظبش باشین.

دکتر

مکانیک و مرد، پارچ و شیشه قرص را کنار می‌گذارند و
 دنبال پیرمرد می‌دوند و او را می‌گیرند.

دیگه دیوونه زنجیری شده.

بابای مدرسه

کمک! کمک!

پیرمرد

ولش کنین، چیکارش می‌کنین؟ توروخدا رحم کنین.
 نترس دختر جون، می‌خوان معالجه‌ش کنن، ساکتش

دختر

مادر مکانیک

کنن، مگر نمی‌بینی چه حالیه؟

کمک! کمک! وای! وای!

پیرمرد

(پیرمرد را وسط صحنه آورده‌اند، و او را روی زمین می‌نشانند.)

دکتر

لطفاً دهنشو باز کنین .

مکانیک سعی می کند دهان پیرمرد را باز کند .

پیر مرد چیکارم دارین ؟ تو رو خدا ولم کنین ، منونکشین ، منو
نکشین ، غلط کردم ، گه خوردم ، دیگه نمیگم ، دیگه
نمیگم .

مکانیک د دهنشو وا کن دیگه .

پیر مرد دیگه اگه حرف زدم ، اصلاً دروغ گفتم ، همیش دروغ
بود ، ولم کنین ، بذارین برم خونه م ، من هیچ چی
ندیدم ، ندیدم ، بذارین برم .

دکتر به حرفاش توجه نکنین ، مریضها در موقع اضطرار
حتی هذیانهای خودشونو انکار می کنن .

مکانیک چونه شو اینور اونور می بره ، نمیداره آخه .

پیر مرد دروغ می گفتم ، به خدا دروغ می گفتم ، دیگه ولم کنین ،
راحتم بذارین .

مکانیک (سخت خوشحال) بازش کردم .

دکتر بسیار خب ، آها .

مکانیک دهان پیرمرد را باز کرده ، دکتر چمباتمه زده
بایک چنگه قرص دهان پیرمرد را پرمی کند .

آها ، عالی شد ، حالا آب ، آب ، لطفاً آب .

مرد لیوان را از آب پر کرده به دست دکتر می دهد .

یه قلب ، آها ، آفرین ! یه قلب دیگه ، جون من ، مرگ من ،
جون همه ، ها باریک الله !

مکانیک
دکتر

اگه این جوره پس لطفاً به چندتائی هم به من بدین .
اشکالی نداره، بفرمایین .

يك مشق قرص به مکانیک و مرد می دهد و باشوخی .

پول ویزتش هم طلبیم .

همه می خندند .

مرد

بابای مدرسه

نترسین آقای دکتر ، انشاء الله تلافیشو درمیآریم .
اگه خاصیت داره به منم بدین .

دکتر به اوهم قرص می دهد .

دکتر

بابای مدرسه

دکتر

مادر مکانیک

دکتر

بفرمایین .
واسه کمرم خوبه ؟
نه دیگه، گفتم فقط خواب راحت و عمیق .
پس دوسه تام به من بدین .
با کمال میل . (به اوهم قرص می دهد.) بفرمایین . (به دختر.)
بیایین خانم، شما بیشتر از ما به اینا احتیاج دارین .

چند قرص به دختر می دهد .

مکانیک

دکتر

پس خودتون چی آقای دکتر؟ خودتون نمی خورین؟
چرا، چرا، می خورم .

چند قرص هم برای خود برمی دارد .

مرد

(چشمش به مرد روی بالکن می افتد.) تو چی؟ تو نمی خوری؟
(به دکتر.) به ایشون نمیدین؟

- دکتر من حرفی ندارم، اگه بخواد حاضرم بهش بدم، صرف نظر از هر نوع مخالفت، بهر حال من طبیبم .
- بابای مدرسه می خوای؟ ها؟ قرص می خوای؟
- مردروی بالکن گوش کنین! می دونم این حرفا بی فایدهس ، اما ناچارم بگم شما که هیچ چیزو قبول نکردین، حداقل این آخرین حربه رو از خودتون دور نکنین، خودتونو به دست خواب ندین، اون قرصارو بریزین دور .
- مرد حالا که می بینه نقشهش نگرفته، می خواد باییدار خوابی زجر بکشیم .
- دکتر (بهمردروی بالکن.) مثل این که سرکار از آرامش و راحتی خوشتون نمیآد؟ خوابو دوست ندارین .
- مردروی بالکن نه دوست ندارم.
- دکتر پس چی دوست دارین؟
- مردروی بالکن گفتنش دیگه فایده نداره .
- مکانیک بهتره دیگه خفه خون بگیری، نیگا کن، ببین. باچشمت کور شه .
- مردم نیگا کن ، نیگا کن !
- همه يك مرتبه قرصها را به دهان می ریزند.
- مرد اون آبو لطف کنین به من .
- همه به نوبت آب می خورند .
- بابای مدرسه دهه ، این خوابش برده .
- پیرمرد را نشان می دهد.

عرض کردم که این قرصا خیلی خوبه . اگه دیر بجنبیم
ممکنه تو کوچه خوابمون بیره ، خب آقایون ، شب
به خیر .

دکتر

کمک کنین، این بنده خدارو بیریم خوننش .

مکانیک

با بای مدرسه و مکانیک زیر بازوی پیرمرد را می گیرند و
به داخل خانه اش می برند.

خدمتتون بیشتر برسیم آقای دکتر!

مرد

حتماً ، حتماً ، خب ، شب عالی به خیر .

دکتر

مرحمت زیاد .

مرد

خدا عمرش بده ، خیلی آقای خوبیه .

مادر مکانیک

بین آدم با آدم چقدر فرق داره .

مرد

به مرد روی بالکن اشاره می کند.

خدا بدور .

مادر مکانیک

همه از هم خدا حافظی می کنند و با دهن دره بیرون می-
روند. صدای بسته شدن درها، سرفه ها، و دهن دره ها تمام
می شود. مرد روی بالکن چند لحظه به تماشا می ایستد و
خانه متروک را نگاه می کند. چراغها تک تک خاموش
می شود. مرد روی بالکن در فکر است، چراغ روی بالکن
را روشن می کند. خانه او در روشنی کامل است. صدای
خروپف، آرام آرام از تمام محله بلند می شود. مرد روی
بالکن در گوشه ای از بالکن، نگران به تماشا ایستاده
است. سکوت. خروپف. لحظات سنگینی می گذرد...
در خانه متروک آرام بازمی شود. یک حرامی بلندقد و به
دنبالش حرامی های دیگر بیرون می آیند. هر کدام کارد

لختی به دست راست و دسته کلیدی به دست چپ دارند. آنها از خانه مرد روی بالکن که چراغش روشن است پرهیز دارند و به طرف خانه‌های دیگر می‌روند. با کلید-هائی که دارند درها را باز می‌کنند، پاورچین پاورچین بالا می‌روند، ردیف حرامی‌ها هم چنان صحنه را پر می‌کند، آنها به داخل کوچه‌ها هجوم می‌آورند، آنها تمام شدنی نیستند، آنها به تمام خانه‌ها، به تمام محله‌ها و به تمام شهر شبیخون خواهند زد.

پرده

مجموعهٔ نثائر

۲

